



امکانات نرم افزار جامع سردار شهید مهدی زین الدین

زندگی نامه:

زندگی نامه کامل شهید مهدی زین الدین از بدو تولد تا شهادت به همراه ویژگی های اخلاقی ایشان.

خاطرات:

صد خاطره از شهید مهدی زین الدین به همراه مصاحبه با پدر و همسر گرامی ایشان.

آثار:

در این بخش علاوه بر دست نوشته ها و گزیده های سخنان شهید و... مصاحبه های منتشر نشده از شهید را ملاحظه می فرمایید.

اشعار:

در این بخش می توانید تمام اشعاری که در مدح شهید مهدی زین الدین سروده شده را ببینید.

کتابخانه:

در بخش کتابخانه می توانید تمام کتب مربوط به سردار شهید مهدی زین الدین را مطالعه و فایل مربوط به آنها را دریافت نمایید.

نگارخانه:

- کامل ترین گالری فیلم شهید.

- کامل ترین گنجینه صوتی شهید.

- کامل ترین مجموعه عکس های شهید از بدو تولد تا خاکسپاری با دریافت اندازه واقعی.
(بیش از ۵۰۰ قطعه عکس).

**جهت دریافت نرم افزار مبلغ ۴۰۰۰ تومان به شماره حساب
۳۴۰۸۰۰۳۸۲ بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واریز نموده و اصل
فیش را به «قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵-۳۲۶۵» ارسال نمایید.
جهت اطلاعات بیشتر با شماره ۹۱۲۲۵۱۵۰۳۹، ۰۹۱۲۲۵۱۵۰۳۹ تماس حاصل فرمایید.
تعداد نرم افزار محدود می باشد.**

بسم الله الرحمن الرحيم

يا مقلب القلوب والأ بصار، يا مدبر الليل والنهر، يا محول الجول والأحوال، حول حالتنا الى احسن الحال.
عید سعید نوروز و فر ریسین بهار و سال نو را به همهی همیهان عزیزان مدان در سراسر کشور و همچنین به همهی ایرانیانی که در
کشورهای دیگر، در سراسر جهان ساکن هستند و همچنین به ملتها دیگری که برای نوروز ایشان و احترام قائل هستند، تبریک عرض
میکنم. بخصوص تبریک میگویم به افراد و خانوادههای که در خدمت کشور، در خدمت انقلاب و در خدمت نظام قرار دارند؛ خانواده
شیبدان عزیز، جانبازان و خانوادههای آنها، خانوادهی مأمورانی که در این روزها که همه در خانههای خود مجتمعند، آنها سر کارهای
حساس و مهم خود حضور دارند و ازحضور در خانوادههای خود محرومند. امیدواریم خداوند متعال برای این ملتها - ملت بحرین،
و سرشار از برکت و نعمت را در پیش داشته باشند و در همهی میدانها موفق و سریلند و پیروز باشند.

البته حادث تلخی که در برخی از کشورها نسبت به مردم انجام میگیرد - در بحرین نسبت به مردم عزیز آنچا، در یمن، در لیبی - عید
را بر ما گوارا نمیکنند و مانع از این است که انسان شادی عید را بتمامه احساس کند. امیدواریم خداوند متعال برای این ملتها - ملت بحرین،
ملت یمن، ملت لیبی - فرج عالی برساند و دشمنان را عقوبت خود مجازات کند.

عید نشانهی حرکت طبیعی انسان در طول سال و ماه و روز و شب است و چون این حرکت باید به سمت کمال و تعالی باشد، هر عیدی
یک مقطعی است برای اینکه انسان بتواند یک مرحله‌ای جدیدی را آغاز کند. ما ملت ایران به توفيق الهی و به فضل پروردگار در سال
۸۹ توانستیم کارهای بزرگی را انجام دهیم. ما سال ۸۹ را به نام «سال همت مضاعف و کار مضاعف» نامگذاری کردیم. خوشبختانه در
سرتاسر سال، این شمار تحقق عملی پیدا کرد. میتوان ادعای کنم که یکی از شعارهایی که در طول این سالها بیشترین بهره را از توجه
مردم و مستولان و عمل آنها و انتظام وضعیت کشور با خود دارد بود و برعکس همین شمار «همت مضاعف و کار مضاعف» بود، که اعقاباً
ملت و دولت خوشبختانه در این کار، در این حرکت سالیانه، همت مضاعف و کار مضاعف را نشان دادند. ما در زمینههای اقتصادی، در
زمینههای سیاسی، در زمینهی حضور عظیم و پرکشک مردم در عرصههای مختلف سیاسی و اقتصادی، در عرصههای علم و فناوری و در
عرصهی سیاست ملکی اعلام میکنند، شمارتک شور ما در پیشرفت علمی و تولید علم در دنیا بیش از یازده درصد است؛
مقنه و قوهی قضایی انجام دادند؛ بخصوص قوهی مجریه در این دوران یکساله کارهای بزرگی را انجام دادند که از جمله آنها همین
مسئلهی حساس و بزرگ هدفمندی بارانه است، که این کار بزرگ را شروع کردند و امیدواریم انشاء الله با موفقیت کامل این کار به
انجام برسد.

آنچه که من از مجموع احساس میکنم، این است که کشور ما بحمد الله در جاده‌ی پیشرفت و تعالی حرکت خوبی را آغاز کرده است.
البته این حرکت که روزبه روز هم شتاب بیشتری گرفته است، ناشی از زحمات و تلاشای مستولان و ملت در طول سالیان متمادی است؛
اما خوشبختانه این حرکت هرچه گذشته است، شتاب بیشتری پیدا کرده است. مثلاً در عرصهی تولید علم، طبق آمارهای که مراکز
متخصص چهانی و مراکز بین‌المللی اعلام میکنند، شمارتک شور ما در پیشرفت علمی و تولید علم در دنیا بیش از یازده درصد است؛
در حالی که ما یک درصد مردم دنیا هستیم و کشوری که بعد از ما در این منطقه بیشترین نسبت را داشته است، کمتر از شش درصد
پیشرفت داشته است. بنابراین پیشرفت کشور در عرصههای مختلف بحمد الله خیلی خوب بوده است. این حرکت شتاب آسود و همراه با
جدیت و همت، انشاء الله باشیست ادامه پیدا کند.

آنچه که در عرصهی مجموعهی مسائل کشور انسان مشاهده میکنم، که در سال ۹۰ باید ما آن را وجههی همت خودمان قرار بدهیم،
این است که از جمله اساسی ترین کارهای دشمنان ملت ما و کشور ما در مقابلیه با کشور ما، مسائل اقتصادی فعالیت بسیار
ی فرهنگی هم فعالند، در عرصهی سیاسی هم فعالند، در عرصهی انحصارات علمی هم فعالند، اما در عرصهی اقتصادی فعالیت بسیار
زیادی دارند. همین تحریمههایی که دشمنان ملت ایران زمینه‌سازی کردند یا آن را بر علیه ملت ایران اعمال کردند، به قصد این بود که
یک ضربهایی بر پیشرفت کشور ما وارد کنند و آن را از این حرکت شتابنده باز بدارند. البته خواسته اینها برآورده نشد و تنوانتند از
تحریمهای آن نتیجه‌ای را که انتظار داشتند، بگیرند و تدبیر سوئولان و همراهی ملت بر ترفند دشمنان فاقع آمد؛ اما دنبال میکنند. اذ این
سال جاری را که از این لحظه آغاز میشود، ما باستی متوجه کیم به اساسی ترین مسائل کشور، و محور همهی اینها به نظر من مسائل
اقتصادی است. لذا من این سال را «سال جهاد اقتصادی» نامگذاری میکنم، اما در عرصهی اقتصادی فعالیت بسیار
بخشندهای دیگری که مربوط به مسائل اقتصادی میشوند و همچنین از ملت عزیزان انتظار دارم که در عرصهی اقتصادی با حرکت
چهادگونه کار کنند، مجاہدت کنند. حرکت طبیعی کافی نیست؛ باید در این میدان، حرکت جهشی و مجاهدانه داشته باشیم.

توجه دارید که ما الان در این ساعت داریم وارد سومین سال هدیه پیشرفت و عدالت میشویم. البته هم در زمینهی پیشرفت و هم تا
حدود زیادی در زمینهی عدالت کارهای خوبی انجام گرفته است، لیکن حرکت ما باید به نحوی باشد که بتوانیم این دهد را به معنای
حقیقی کلمه مظہر پیشرفت و مظہر استقرار عدالت در کشورمان قرار بدهیم. خوشبختانه با این حرکت که در دنیای اسلام به وجود آمده
است، انسان احساس میکند که این دهد به توفيق بورگار باع منظقه هم دهدی پیشرفت و دمهی عدالت خواهد بود.
امیدواریم خداوند متعال شما ملت عزیز را، شما مسئولان عزیز را، شما جوانان مؤمن و خوشروحیه و فعال و بالستعداد را مشمول لطف
خود و مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیه‌الله (اروحا نفاذ) قرار بدهد. یاد شهداي عزیزان را، یاد امام بزرگوار را گرامی میداریم و
امیدواریم خداوند به برکت ارواح طبیعی این بزرگواران ملت ایران را مشمول رحمت و فضل و برکت و رضوان و غفران خود قرار دهد.
والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته





نخستین گلزار مكتوب شهدا

هدیه نثار ارواح طبیه امام و شهدا صلووات

سال نهم / فروردین ۱۳۹۰

شماره صد و سی ام / بهاء ۳۰۰ تومان

با مشارکت:

سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم

و با حمایت:

بنیاد حفظ و نشر ارزش های

دفاع مقدس استان قم

شهید سلطانزاده:
بیاید قبل از آنکه از دیگران توقع
داشته باشیم و قبل از آنکه
بگویم دیگران چه کرده اند،
بگوییم خود چه کردیم.



سردیبیر:

علیرضا صداقت

هیئت تحریریه:

محمد حسین سلیمانی، مجید کدخدازاده

امور مالی و پشتیبانی:

سید مهدی هاشمی / محمد علی معیل

امور مشترکین:

مهدی اشکبوس / مرتضی نیکویان

طراحی و گرافیک:

سید مصطفی شفیعی ۰۹۱۲۲۵۲۲۰۸۸

مدیر سایت:

عباس افتخاری

آدرس دفتر نشریه:

قم/میدان آزادگان

/ خیابان انصار الحسین علیه السلام

۱۰/ کانون فرهنگی و پایگاه

بسیج مسجد انصار الحسین علیه السلام

/ حوزه ۱۲ شهید شیرازی

پیامک/تلفن:

۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹



زمانی که جلسه شروع می‌شود، تازه یادشان می‌افتد که محتوای جلسه را ضبط کنند.

شاید کسی فکر نمی‌کرد که چندی بعد، دیگر خبری از سید مرتضی نباشد. جلسه در جمع عده‌ای از طلاب برگزار شد و نوارِ دست دومی هم که گفت و گوها روی آن ضبط شده بود آن قدر وضعیت اش خراب بود که به سختی توانستیم آن را روی کاغذ پیاده کنیم. موضوع دیگری هم در این جلسه مطرح شده بود که متأسفانه نوار کفاف نداده است. به هر حال آنچه می‌خواهید مطالبی است که شهید آوینی در مقدمه جلسه – که ظاهراً قرار بوده سلسله‌وار ادامه پیدا کند – مطرح کرده است.

گفتاری منتشر نشده از شمرید آوینی

یکی از بزرگترین مفاسد قلبی عجب است. ان شاء الله ما به کبیر گفتار نیستیم؛ ولی معمولاً به عجب که مقدمه کبر است گرفتاریم. عجب هم اگر خدای نکرده یک مقدار ریشه‌دار شود تبدیل به کبیر می‌شود و اگر یک ذره کبر باشد انسان اصلاً به حقیقت راه ندارد.

یادم هست که حضرت امام می‌گفتند، وضعیت مردم عادی در صحرا محسوس خیلی راحت‌تر از علماست، چون علم با محض اینکه علم پیدا کردن، همین علم حجاب شان می‌شود. یعنی اسباب عجب شان می‌شود و نسبت به آن علم، خوبین می‌شوند؛ ولی مردم از آنجا که برای خودشان هیچ شائی از علم قائل نیستند، مشکلی ندارند.

این است که عجب و خوبینی بزرگترین حجاب بین انسان و خدا می‌شود. کمال بشر در فناست، فنا یعنی از آدم هیچ اثری نمی‌ماند؛ یعنی خودش از میان کاملاً برداشته می‌شود. کسی که عجب دارد، بیشترین بعد را نسبت به حقیقت دارد به خاطر اینکه کمال قرب به خدا فناست؛ یعنی از میان برداشتن آن خودی که در میان بندۀ خداست و اغلب در همین منزل می‌مانند؛ سخت‌ترین منزل هم هست و از آن نمی‌توانند بگذرند و گرفتار می‌شوند، گرفتار عجب می‌شوند و بدترین منزل ها همین است. خیلی از آقایان که نمی‌رسند به دلیل عجب است. من هیچ دلیل دیگری نمی‌بینم، از لحاظ اصولی هم وقتی به نتیجه نمی‌رسند، به دلیل عجب است.

یکی از دوستان می‌گفت سال ۶۴ یا ۶۵ بحثی راجع به ادغام جهاد وزارت کشاورزی در گرفته بود. ما آن موقع در جهاد بودیم. یک آقای روحانی از نمایندگان مجلس بسیار بر ضد جهاد حرف می‌زد و می‌گفت: باید با وزارت کشاورزی ادغام شود. برای من سوال بود که این آدم با توجه به این که روحانی است و از این نظر به او اعتقاد دارند، از چه جهت به این حکم می‌رسد و بر آن این همه تأکید می‌کند؟ یعنی چه طور به این اعتقاد رسیده و بعد چطور به این اعتقاد اصرار می‌ورزد؟ ایشان خیلی دشمنی داشت. بعد یکی از دوستان ما که با ایشان یک سفر به خارج از کشور رفته بودند تعریف می‌کرد که این آقا آنچه می‌کرد.



من برایم خیلی روش بود که علت اینکه کسی از این (آقایان) به اعتقادات اشتباہ می‌رسد، این است که صفاتی روحی ندارد.

فرض کنید که نشستید علم اصولی خواندید و رسیدید؛ وقتی صفاتی قلب نباشد، در خدمت شیطان قرار می‌گیرد. عقل آن چیزی است که می‌تواند هم در خدمت شیطان واقع شود و هم در خدمت حضرت رحمان. مباحثی که در مورد عقل شیطانی و عقل رحمانی مطرح می‌شود، در اصول کافی زیاد است، یک موردن همان است که از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسند، اگر عقل آن چیزی است که حضرت علی (علیه السلام) داشت، پس عقل معاویه چه بود؟ این (عقل معاویه)، شیطنت است؛ ولی خوب توی این دنیا به آن هم عقل می‌گویند که ما به عقل رحمانی و شیطانی تفسیرش می‌کیم.

ولی واقعاً از کجا می‌شود فهمید که چه کسی صاحب عقل شیطانی و چه کسی صاحب عقل رحمانی است؟ چطور است که یکی عقولش در خدمت شیطنتش واقع می‌شود و یکی در خدمت دیش؟ چطور است که یکی به اعتقاد اشتباہ می‌رسد و بعد بر آن اصرار می‌کند؟ خیلی روش است؛ یعنی در واقع رابطه اصول و وصول را نمی‌شود نمی‌دید. این رابطه یعنی کسی که به حقیقت واصل می‌شود اعتقادات درستی هم دارد، هر کس هم که به حقیقت واصل نشد یعنی از نظر قلبی و روحی به حقیقت نرسید، اعتقادات اشتباہی داشته است. این می‌شود که وقتی یک نفر مثل حضرت امام می‌اید، کافی است برای این که یک دنیا را متتحول کند، ایشان وقتی می‌خواست قیام کند حتی یک قیچی در چیزش نداشت،

حتی یک قلم تراش یا چاقو در چیش نبود. چطور این انسان در دنیایی که سیستم‌های جاسوسی و ضد جاسوسی پیشرفت‌های دارد که هیچ چیز از دید آنها مخفی نمی‌ماند (در این نمایشگاه‌های خارج از کشور – اگر رفته باشید – حتی با ماهواره پلاک خانه‌ها را هم نمایش می‌دهند و تمام حرکات ما را با هواپیماهای اوکس می‌دیدند و دقیق محاسبه می‌کردند و به همین دلیل هم خیلی از عملیات‌های ما لو می‌رفت) امام قیام کرد، فقط با یک عبا و عمامه؛ بدون حتی یک قلم تراش و یا یک چاقوی کوچک؟

علتش آن است که شخص باید به آنجایی برسد که حضرت امام رسید. وقتی به آنجا برسد که حضرت امام رسید. وقتی به آنجا رسید خودش همه دنیا را متتحول می‌کند؛ به هیچ وسیله‌ای هم احتیاج ندارد. آن وقت همه قواعد و سنت و اسباب در خدمت آن فرد در می‌آید.

نمی‌خواهیم اسباب را نفی کنیم؛ ولی مسئله نسبت اسباب با انسان کامل است. این اسبابی که در دنیا هست اعم از اشیاء شامل سن (الهی) است، همه اینها در مقابل انسان کامل خاضع است. انسان کامل در این اسباب تخریب و تصرف می‌کند، در باطن عالم، نه در ظاهرش، ظاهرش بعد اتفاق

می‌افتد؛ یعنی اول امام در باطن عالم تصرف کرد و بعد ما آثارش را در ظاهر عالم هم دیدیم. تا زمانی که آن تغییر در باطن عالم نیفتند در عالم ظاهر شاه نمی‌رود و انقلاب نمی‌شود. در واقع اینها آثار ظاهروی آن تحول باطنی است که در وجود حضرت امام شکل گرفته.

ارتباط این دو مهمن است که باید بفهمیم هیچ چیز دیگر این قدر فهمیدنی نیست. بعد تازه اگر این را بفهمید، این علم به اسماست؛ یعنی به ذات نیست. اگر به ذات علم پیدا کند، تبعات و نتیجه آن علم بالا فاصله می‌رسد. اگر علم ما به ذات بود همین الان که فهمیدیم با تزکیه روح می‌شود در عالم تسخیر کرد، به آن می‌رسیدیم یعنی همین الان به صفاتی قلب و تزکیه روحانی و کمال انسانی می‌رسیدیم، چرا نمی‌رسیم؟ هروچه هست این میان، حجاب عجب است و (انسان) متناسب با این که این حجاب چقدر غلیظ و کدر و کثیف است، به اعتقادات اشتباہ می‌رسد.

این است که شما اگر الان دائم اصول و فلسفه بخوانید و این حجاب از بین نزفته باشد، فلسفه در خدمت آن کسی که می‌خواهد عالم را با شیطنت تسخیر کند، در می‌آید. مگر الان در خدمت غرب در نیامده است؟ خیلی راحت با مباحثی که در فلسفه مطرح می‌کنند، عالم را تسخیر می‌کنند. اصلاً عالم ما یک عالم فلسفی است و غرب، عالم را با فلسفه تسخیر کرده است. اگر قرار بود فلسفه آدم را به جایی برساند، پس چطور (غرب) عالم را با فلسفه تسخیر کرده است؟

فلسفه آدم را به جایی نمی‌رساند، چنان که عرفان هم نمی‌رساند، عرفان نظری هم نمی‌رساند، اصل عرفان، عرفان عملی است نه عرفان نظری. حالا «مبصر الهدایه» حضرت امام را که به نظر من بهترین کتابی است که در عالم نوشته شده است بگذاریم وسط و آن را بخوانیم چه فایده‌ای دارد؟ فایده‌اش این است که فقط نشانه‌هایی پیدا می‌کند که به کجا باید رسید یا آدم رابطه بین اصول و وصول و رابطه درس و بحث و آنجایی که می‌خواهد برسد را می‌فهمد، رسیدن به آن، چیز دیگری می‌خواهد. مسئله من اینجاست. ببینید من حرف‌هایی که اینجاها نوشتم، مبنی بر یافته‌هایی مجرد از سینما و رمان و تکنولوژی و تمدن جدید و این طور چیزهای است. این یافته‌ها مسلط بر اینهاست. یعنی اگر می‌بینید این عنوانی اینجا نوشته شده، علتش این است که روزگار ما روزگار این گرفتاری‌هاست؛ یعنی ما الان به این چیزها و به تمام محصولات و لوازم تمدن غرب مبتلایم و بزرگترین مبارزه ما هم عبور از اینها و یا غلبه بر اینهاست. علت اینکه این مباحث و عنوانی را مطرح می‌کرد، این است که من یافته‌هاییم را از طریق دیگری گیر آورده‌ام، از طریق سینما که به دست نیاورده ام، فرض کنید این را شما بخوانید و بروید سینما را یاد بگیرید. متنها اینها از جای دیگری گرفته شده (و بعد آمده تحت عنوانی) مثل سینما و رمان و... از خود اینها نمی‌شود به جایی رسید، اگر آدم از خود اینها بخواهد به جایی برسد، مستغرق در اینها می‌شود...

منبع : سایت شهیدآوینی

رہبر معظم انقلاب اسلامی

در دیدار خانواده معظم شهدای استان قم، ۸۹/۷/۲۸:
«آن روزی که شهید حیدریان با عده معدودی از شهر قم رفتند در کردستان و جنگیدند در مقابل دشمن، آن روز ملت ایران در غربت کامل بود.»



فامہ شہید

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود فراوان به رهبر باعظمت و پرقدرت اسلام و مسلمین امام خمینی (دام ظله العالی) و با سلام بر مادران شهید پرور

و با درود به پویندگان راه پر پیچ و خم اسلام. لازم می‌دانم به شما مردم انقلابی وایثارگر فردو که از بدوماً محاصره را شکسته وارد باشگاه شوند؛ اما چیزی نگذشت که با حمله مجدد ضدانقلاب، باشگاه بار دیگر به محاصره در می‌آید و به مدت نوزده روز آنها در محاصره می‌مانند. آنان در این مدت از کمبود غذا و آب در رنج بودند و برای رهایی از محاصره تمام تدبیرشان را به کار می‌بندند. بالاخره با سیاستی اول، از کودکی آشنا بودند، در راه اندازی تظاهرات مردم قم در دوران انقلاب، نقش موثری داشتند و با سخنرانی‌های آتشین، جوانان قم را به کوه انفجار علیه سلطنت پهلوی مبدل ساختند. هر جا حرکت جدیدی علیه رژیم ستم شاهی بوجود آمد، جعفر یکی از طراحان آن بود. انقلاب در آستانه پیروزی بود که امید دل‌ها از فرانسه به ایران بازگشتند. جمعی از جوانان انقلابی در تهران حفاظت امام (ره) را در بهشت زهرا (س) به عهده داشتند، جعفر نیز در این کار فرماندهی جمعی از جوانان قم را در اختیار گرفت. بعد از پیروزی انقلاب هم، حفاظت بیت امام را در قم عهده دار شد. سپاه که تشکیل شد او به عضویت این نهاد مقدس درآمد و

اعتصمت و طهارت، با تمام قدرت، با کفر جهانی به سرکردگی امپریالیزم آمریکا بحثگیم و به دنیا ثابت کنیم که قدرت تسليحاتی هرچقدر هم که زیاد باشد در برابر ایمان مردم مسلمان نمی‌تواند خودنمایی کند. مگر در پانزدهم خرداد ۴۲ این پیمان با شرافت، توسط خون سرخ پانزده هزار شهید منقاد نشد؛ مگر در اوایل انقلاب سال ۱۳۶۰ با اهدای خون سرخ شهید سید مصطفی حسینی به پیمانمان با امام جامه‌ی عمل نپوشاندیم؟ آیامی توانیم این همه عظمتی را که بدست آورده ایم با پیمان شکنی - خدای ناکرده - از دست بدھیم؟ هرگز! حتی اگر به ریختن خون همه‌ی افراد امت اسلامی منجر شود.

ما با دلی سرشار از عشق و ایمان با تمام قدرت دربراير تمام ابر جنایتکاران با تمام تسليحات عظیم شان می‌ایستیم و به آیات قرآن که نمونه آن: (ونرید آن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائمه و نجعلهم الواحین) عینیت می‌بخشیم.

ما به پیمان خود تا آخرین نفر و نفس وفادار خواهیم ماند و به فرموده امام: «بایک دست قرآن و بایک دست سلاح بر می‌گیریم» و از حیثیت خود و مسلمین آنچنان دفاع می‌نماییم که قدرت تفکر را از دشمن سلب نماییم.

مردم شریف فردو! قرآن نشان دهنده این است که سلاح را در کجا و بر فرق چه کسی و در جهت مطلوب فرود ببرید که آن مطلوب به غیر از خداوند تبارک و تعالی که آن هم در نجات

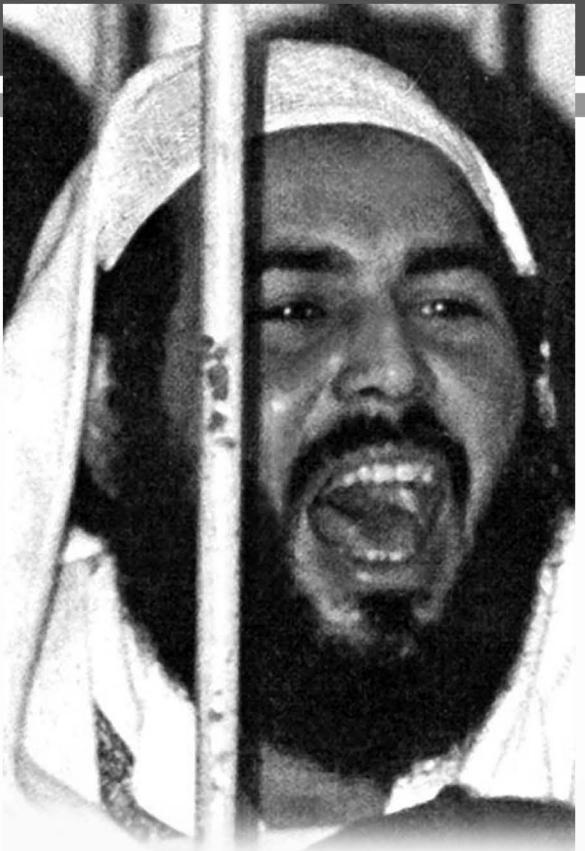
در واحد عملیات، در کشف خانه‌های تیمی منافقین در قم تلاش کرد. سپس در واحد آموزش نظامی، به تعلیم و آموزش پاسداران همت گماشت. قبل از اعزام به کردستان و مبارزه با اشرار در خطه سنتنج، او با دختر خاله اش ازدواج کرد و وی را در میدان غیرت و مردانگی شریک خود نمود. وقتی سنتنج

میدان تاخت و تاز ضدانقلاب قرار گرفت، گروهی از پاسداران قم به فرماندهی جعفر به آن منطقه اعزام شدند. شهر در دست ضدانقلاب بود و در باشگاه افسران جمعی از برادران ارتشی در محاصره بودند، جعفر توانست با یک مدیریت قوی در اوقات فراغت در درس اخلاق مرحوم آیه الله مشکینی شرکت می‌کرد و در مدت کوتاهی به کمالات روحی و معنوی رسید. او با اخذ دیبلم و مطالعات کتب سیاسی و دینی به علم خود افزود و خود را برای مرحله جدیدی از دوران زندگی آماده کرد. جعفر چون با نام امام خمینی (ره) و مبارزات سیاسی او، از کودکی آشنا بود، در راه اندازی تظاهرات مردم قم در دوران انقلاب، نقش موثری داشت و با سخنرانی‌های آتشین، جوانان قم را به کوه انفجار علیه سلطنت پهلوی مبدل ساختند. هر جا حرکت جدیدی علیه رژیم ستم شاهی بوجود آمد، جعفر یکی از طراحان آن بود. انقلاب در آستانه پیروزی بود که امید دل‌ها از فرانسه به ایران بازگشتند. جمعی از جوانان انقلابی در تهران حفاظت امام (ره) را در بهشت زهرا (س) به عهده داشتند، جعفر نیز در این کار فرماندهی جمعی از جوانان قم را در اختیار گرفت. بعد از پیروزی انقلاب هم، حفاظت بیت امام را در قم عهده دار شد. سپاه که تشکیل شد او به عضویت این نهاد مقدس درآمد و

قبل از اعزام در زادگاهش سخنرانی کرد و با بیان شیوا و پرصلابتی از انقلاب دفاع نمود و اهداف تجاوز عراق را به کشور اسلامی روشن ساخت. بعد از سخنرانی، ۱۵۰ نفر از جوانان غیور روسای «فردو» به همراهی جعفر به اعزام می‌شوند و در محور تپه چشمی در کنار او با متجاوزان بعنی ۱۳۶۰ می‌جنگند. دو کوهه گواه است که جعفر در حضور سردار رشید اسلام شهید صیاد شیرازی و جمعی از بسیجیان، پاسداران و ارتشیان با خدای خود عهد و پیمان بست که برای بیرون راندن متجاوزان از کشور اسلامی، تا آخرین نفس بجنگد. جعفر در عملیات فتح المیم فرماندهی محور «تپه چشمی» را به عهده داشت و شب و روز در جهت پیشبرد اهداف از بیش تیغین شده تلاش می‌نمود؛ اما در این عملیات تیری به پای او اصابت کرد و خون مطهرش بر خاک این منطقه ریخت. جعفر بعد از اینکه مورد اصابت تیر قرار گرفت به پشت جبهه منتقل می‌شود؛ اما درین راه به ندای پروردگارش لبیک گفت و در بهشت، به جمع بندگان راضی و مرضی او پیوست.

در سال ۱۳۳۵ در روستای «فردو» از توابع استان قم متولد شد. او در ۷ سالگی شاهد غیرت و تعصّب دینی پدرش در واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. پدر جعفر که «رضاء» نام داشت، عاشق امام خمینی (ره) بود. او وقتی دستگیری و تبعید امام را شنید، اهالی روستای فردو را علیه شاه شوراند. مردم روستا کفن پوش و شمشیر بست با رهبری او به طرف قم حرکت می‌کنند. باز جعفر شاهد عشق و دلدادگی پدر به اهل بیت علیهم السلام و به خصوص امام حسین علیه السلام بود و با برپایی مجالس تعزیه که خود نیز تعزیه می‌خواند، غم و اندوه الهی صلاح در این دید که جعفر در ده سالگی پدر را از دست بدھد و خود مسئولیت سنگین خانواده هشت نفره را بدوش گیرد.

سید احمد سردار
شیخ حسن در راه
قریلله تیر ۱۷ علی بن ابی طالب



خالد بن احمد شوقی اسلامبولی

(۱۳۶۱/۱/۲۶)

خالد بن احمد شوقی اسلامبولی یک افسر مصری و عضو گروه جهاد اسلامی مصر بود که به همراه تنی چند از همزمان مسلمانش در روز ۶ اکتبر ۱۹۸۱ انور سادات رئیس آمریکایی رژیم مصر را روانه جهنم کرد.

او در سال ۱۹۵۵ میلادی در مصر متولد شد. و در مدرسه فرانسوی «توتردام» قاهره تحصیل کرد. سپس به ارتش مصر پیوست. خالد در سن ۲۰ سالگی با درجه ستونی در واحد توبخانه ارتش مصر مشغول خدمت شد. خالد اسلامبولی مدتی با جنبش اسلامی «الجهاد» که مخفیانه فعالیت می‌کرد همکاری داشت.

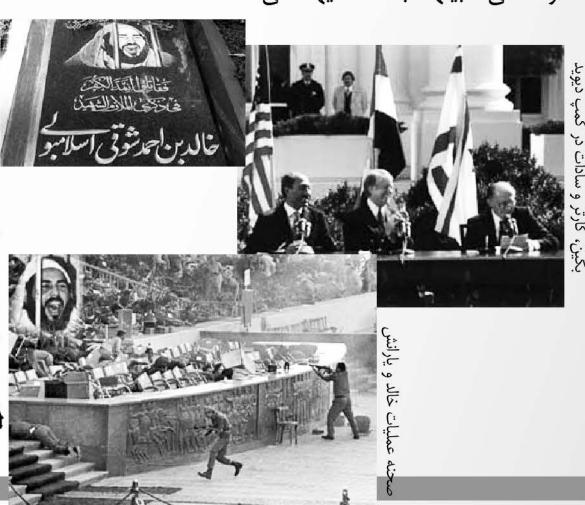
او پس از برنامه ریزی دقیق در روز ۶ اکتبر ۱۹۸۱ (۱۴ مهر ۱۳۶۰) هنگامی که واحدهای ارتش و نظامیان کشور مصر در سالگرد جنگ رمضان در برابر انور سادات رژه می‌رفتند، در ساعت ۱۲:۴۰ به همراه چند تن همزمانش به جایگاه مخصوص حمله کرد. در این حمله علاوه بر انور سادات فرعون مصر، ۵ نفر دیگر از مقامات رژیم او نیز کشته شدند. ۲۸ نفر از جمله ۱۴ افسر آمریکایی نیز زخمی شدند. خالد اسلامبولی به همراه سه تن از همزمانش دستگیر و روانه زندان شدند. او و سایر متهمان در قفس‌های فولادی در دادگاه شرکت می‌کردند. وی طی جلسات محاکمه خود انگیزه‌اش را از قتل انور سادات، بستن پیمان سازشکارانه «کمپ دیوید» اعلام کرد که خیانتی بزرگ به آمان راهی فلسطین بود.

سرانجام خالد اسلامبولی در ۱۵ آوریل ۱۹۸۲ (۲۶ فروردین ۱۳۶۱) به اعدام محکوم شد و حکم اعدام وی در آوریل ۱۹۸۲ به مرحله اجرا گذاشته شد و به شهادت رسید.

وصیت نامه شهید خالد اسلامبولی

شرح ماجرا بدین گونه است که به هنگام رژه، دو افسر، دو درجه دار و دو سرباز از صفت رژه روندان خارج شدند و با نارنجک و سلاح های خودکار به سوی جایگاه انور سادات حمله برداشت که در این حمله رئیس جمهوری مصر و ۹ تن دیگر کشته شدند و گروهی نیز مجرح گردیدند.

پس از بازجویی های اولیه، ۲۴ نفر از عوامل اعدام انقلابی سادات در دادگاه نظالمی مصر محاکمه شدند. با ورود متهمان به دادگاه، خالد فریاد کشید: «انا خالد اسلامبولی، انا قاتل السادات، انا قاتل الفرعون، انا قاتل الطاغوت، فی سبیل الله قمنا، لتبغی رفع اللوا، لا حزب عملنا، نحن للدين فداء، الله اکبر، لا اله الا الله، عليهما نحیا و نموت، فی سبیلها نجاهد، عليهما نلقی الله.»



راهش برای ورود مسلمین و خانواده‌ی شهدا می‌باشد دادند. خداوند اسلام و مسلمین را نصرت عنایت فرماید و به طول عمر امام عزیزان بیفزاید و تمام خدمتگذاران اسلام و مسلمین را از گزند حوادث محفوظ بدارد، همه برادران التماس دعا دارند.

(شهید) جعفر حیدریان، شیخ مهدی زین العابدینی، قاسم ایمانی، حسین ایمانی، (شهید) حسن رنجبر، (شهید) محمد رنجبر، (مرحوم) غلام رنجبر، غلام رنگرز،

محمد عباسی، محمد رنجبر، محمدرضا محمدی، عباس شیرازی، ابوالفضل شیرازی، حسن اویسی، عباس حجتی راد، محمد اویسی، قاسم اویسی، حسن شکارچی، (مرحوم) ابوالفضل ترابی، محمد شبیخیز، (مرحوم) احمد صابری، محمود صیادی فرد، حسن بخشی، محمد کابری، (شهید) عباس عسگری فرد، حسن بخشی، محمد نصراللهی، محمد کربلایی، (شهید) محمد محبی، سید محمد نصراللهی، احمد ثابتی زاده، (شهید) حسن فردوبی، رضا محمدی، اصغر محیی، (شهید) محمدعلی حابری، (شهید) رضا جابری غلام عباسی، (مرحوم) حسین قنبریان، محمود قنبریان، محمد زاهدی، (شهید) داود زینلی، محمد زینلی، سیف الله عبدالهی، رضا عبدالهی، ابوالفضل عسگریان مقدم، مسلم رضا نژاد، (شهید) جعفر اویسی، غلام اویسی، محمدرضا شکرالهی، ناصرالله براتی، منصور جانجان، محمدرضا جانجان، (شهید) اکبر ملایی، صادق اسماعیلی، محمد ساكت، (شهید) حسن بصیری صرمی، احمد اویسی، کریم زینلی، (مرحوم) مهدی قراری، غلامعلی قراری و (شهید) عباس عسگری امضا کنندگان به شنوندگان و خواننده محترم سلام گرم وداعی از صمیم قلب میرسانند

رژمندگان مستقر در جبهه‌ی تپه چشمہ‌ی دزفول



انسانیت انسان وقطع ریشه ستم وفساد که هدف همه انبیاء و ائمه معصومین (سلام الله وسلامه علیه) بوده است نیست. پدران و مادران عزیزشدها، قسم به خون پاک و شرافتمدانه شهیدانان، با تمام قدرت و تأثیرین نفر از امام این مظہر اسلام و مستضعفین که هدف فرزندان عزیز شما هم بوده دفاع خواهیم کرد. امروز نیاز مبرمی به وحدت کلمه و حمایت ودعای شما وستیز بی امان فرزندان عزیزان درجهت احیاء نمودن سنت الهی است.

امروز ما باداشتن یک رهبر پرقدرت که نائب بر حق امام زمان (عج) است بادست خالی و با دلی سرشار از عشق و ایمان با کفر جهانی درستیزیم. امروز ما از طرف کشورهای منطقه که مردم مسلمانش باید در حمایت از ما باشند توسط خودفروختگانی همچون ملک خالد، ملک حسن و ملک حسین و سازشکارانی چون یاسر عرفات و منافقینی چون ملی گرها و لیبرال‌ها تحت فشاریم امروز ما که تنها در روی کره زمین از طرف همه ابر جنایتکارها در محاصره ایم و بیزید در واشنگتن، هنده جگرخوار در انگلستان و عبیدالله در بغداد وحسین زمان در جماران نشسته واصحابش باسلامی اندک به جنگ جهانخواران رفته اند، کوفیان پیمان شکن یعنی روحانی ناماها و ملی گرها و لیبرال‌ها و منافقین هم بر ما بورش آورده و ازپشت بر ما خنجر می‌زنند. اماچه باک که اگر همه دنیا برما بشورند یک لحظه ویک وجب عقب نشینی نخواهیم کرد. چون ما خدا، قرآن، خمینی داریم، چون ما جوانانی همچون شهیدان محمد حیدریان، ناصر جانجان، حسن احمدیان، محمود رنجبر و برادر حسن عسگری داریم و ما تا گرفتن انتقام خون شهیدانمان و رسیدن به هدفمان ازیای نخواهیم میلیون‌ها مسلمان مرد، زن و بچه بیرون می‌آید که: (و مالکم لا تقا تلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجا من هذه القرىه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولیاً واجعل لنا من لدنك نصیراً) برادران ما در جبهه‌ی بستان ۳۰۰ زن، مرد و بچه را آزاد کردند و به این آیه قرآن عینیت بخشیدند، باشد که به خواست خداوند تبارک و تعالی رهبری امام وامت شهید پرور ایران زمینه‌ی ایجاد حکومت امام زمان (عج) را فراهم آوریم.

اینجانب از طرف کلیه برادران به خانواده شهید حسن عسگری تبریک و تسلیت گفته و صبر جمیل واجر جزیل برای بازماندگانش خواهانم. خداوند شهیدان مارا با سور شهیدان امام حسین(علیه السلام) محسشورشان بدارد، که برای خود جهانی جاودان و برای بازماندگان خود عزّ و افتخار آفریدند و به مادرس شهادت طلبی که به خواست خداوند جهت آزادی قدس این قبله اول مسلمین ومکهٔ معظمه وکریلا و گشاش

دله براي صياد متنگ شده، مدتی است آتش دور شد ها!

- می گفت: «بول برای من با کثافت فرقی نمی کند». الان کسی این حرفها را باور نمی کند؛ اما علی بعد از پیوستن به دانشگاه افسری، همه حقوق خود را به من می داد. می گفت: مادر، من یک جور گلیم خود را از آب بیرون می کشم؛ اما شما ۵ تا پسر و ۲ تا دختر دارید. البته بعد از ازدواج نیز باز بخشی از حقوقش را برای ما می فرستاد و تا وقتی شهید شد این مقرری قطع نمی شد. علی می گفت: بابا چطور با این حقوق ناچیز بازنشستگی که تازه همین چند وقت پیش شد ۱۲۰ هزار تومان، می توان این خانواده شلوغ و پر رفت و آمد را بچرخاند.

- قرار بود صبح روز عید غدیر برود به خدمت آقا و درجه سرهنگی اش را بگیرد. همه تبریک گفتند خودش می گفت: «درجه گرفتن فقط ارتقای سازمانی نیست؛ وقتی آقا درجه را روی دوش بگذارد. حس می کنم ازم راضی هستند. وقتی ایشان راضی باشد، امام عصر (عج) هم راضی اند. همین برايم بس است. انگار مزد تمام سال های جنگ را يك جا بهم داده اند.»

- صبح روز بعد از خاکسپاری، خانواده اش نماز صبح را خواندند و از آن طرف رفته بجهش زهراء(س)؛ سر قبر صیاد. اما پیش از آنها کسی دیگری هم آمده بود؛ آقا که گفت «دله براي صياد متنگ شده، مدتی است آتش دور شده ام.».

سپهبد علی صیاد شیرازی (۱۳۷۸/۱/۲۱)
- خیلی اشکش رانگه می داشت توی چشمش، همسرش فقط یکبار گریه اش را دید؛ وقتی امام رحلت کرد. دوستش می گفت: «ما که توی نماز قنوت می گیریم از خدا می خواهیم که خیر دنیا و آخرت را به ما اعطای کند و یا هر حاجت دیگری که برای خودمان باشد؛ اما صیاد تو قنوتش هیچ چیزی برای خودش نمی خواست. بارها می شنیدم که می گفت (اللهم

احفظ قائدنا الخامنه ای) بلند هم می گفت؛ از ته دل ...». - اوایل جنگ بود. در جلسه ای بنی صدر بدون «بسم الله» شروع کرد به حرف زدن، نوبت که به صیاد رسید به نشانه اعتراض به بنی صدر که آن زمان فرمانده کل قوا بود، گفت: «من در جلسه ای که اولین سخنرانش بی آنکه نامی از خدا ببرد، حرف بزنده، هیچ سخنی نمی گویم!».

- در عملیات طریق القدس ارتش و سپاه که با هم دو لشگر و اندی داشتند، برای حمله به دشمن به ۱۱۰ هزار گلوله فقط از یک نوع مهمات نیاز داشتند و ما از این نوع گلوله فقط سیزده هزار تا داشتیم. وقتی آن برادر مسئول آتش، این برآورد علمی را به ما نشان داد، اصلاً نفهمیدیم چطور شد که گفتیم: شما بقیه کارها را بکنید، مهمات در راه است و می رسد. بلافضله به خدا پناه بردم که خدایا! این چه بود که ما گفتیم! فقط همین خاطر صبح تا شب کشیک می کشیدند تا آقا را ببینند. سرانجام انتظار به پایان رسید و آقا خیلی ساده تشریف آورند. همسایه ها به او خوش آمد گفتند و ایشان تشکر کردند، احوالپرسی کردند، بعد وارد منزل شدند؛ دستی روی پیشانی اش کشیدند و ذکری گفتند؛ محمد تقی چشمانش را باز کرد و او را تماشا کرد. چه ارتباط خوبی با آقا برقار کرد؛ از خوشحالی زیانم بند آمده بود. نمی دانستم چه بگویم. این دومنی خوشحالی بزرگ دوران زندگی ام بود.

جانباز شهید «محمد تقی طاهرزاده» در شهریور ۱۳۴۹ در شهر اصفهان چشم بر این دنیا گشود؛ از هفت سالگی کار کرد، تا سوم راهنمایی درس خواند و در هفده سالگی یعنی در اسفند ۱۳۶۶ به جبهه رفت. در تیرماه ۱۳۶۷ در شلمچه دچار موج گرفتگی شد و حدود یک ماه بعد به عالم بی هوشی رفت.

در این ۱۸ سال که محمد تقی بر روی تخت خوابیده بود، با

همه نافذش همه تنها یاهای پدر و مادر را پر می کرد. سرانجام این آزمون سخت در خصوص این دو پدر و پسر به پایان رسید و محمد تقی در اردیبهشت ۸۴ به کاروان شهدای دفاع مقدس پیوست.

مقام معظم رهبری در چهاردهمین سال بی هوشی محمد تقی طاهرزاده بر بالیش حاضر شدند، دستی بر پیشانی اش کشیدند و این جملات نفر را ادا کردند:

محمد تقی، محمد تقی!
می شنوی آقا جون؟!، می شنوی عزیز؟!
محمد تقی می شنوی؟ می شنوی؟
در آستانه بهشت؛ دم در بهشت
بین دنیا و بهشت قرار داری شما!

خوش باه حالت
خوش باه حالت
خوش باه حالت
خوش باه حالت

**محمد تقی،
محمد تقی!
می شنوی آقا جون؟!،
می شنوی عزیز؟!**



ادame این خاطره را به روایت پدر شهید محمد تقی طاهرزاده بخوانید: دو سه سال بود آقا نماینده اش را می فرستاد اصفهان برای سرکشی به محمد تقی. با این حال ما چشم انتظار قدمهای مبارک خودشان بودیم. هر روز برای دیدار لحظه شماری می کردیم. تا این که سال ۸۰ فرا رسید و آقا تشریف آوردن اصفهان. همه اهل کوچه می دانستند برای دیدن محمد تقی خواهد آمد؛ به همین خاطر صبح تا شب کشیک می کشیدند تا آقا را ببینند. سرانجام انتظار به پایان رسید و آقا خیلی ساده تشریف آورند. همسایه ها به او خوش آمد گفتند و ایشان تشکر کردند، احوالپرسی کردند، بعد وارد منزل شدند؛ دستی روی پیشانی اش کشیدند و ذکری گفتند؛ محمد تقی چشمانش را باز کرد و او را تماشا کرد. چه ارتباط خوبی با آقا برقار کرد؛ از خوشحالی زیانم بند آمده بود. نمی دانستم چه بگویم. این دومنی خوشحالی بزرگ دوران زندگی ام بود.

آقا به محمد تقی گفتند: «در آستانه بهشت، دم در بهشت، بین دنیا و بهشت قرار داری شما» نکته بین ها فهمیدند کسی که دم در بهشت باشد، مگر یک لحظه هم هوش بازگشت به دنیا به سرش می زند؟ مگر کسی این حال خوش را با همه دنیا عوض می کند؟ نکته بین ها از همان لحظه منتظر شهادت محمد تقی بودند.

آقا حدود چهل دقیقه کنار تخت محمد تقی نشستند. هر چند بهشتی بودن او را بالای سر خودش گفته بودند، با این حال به ما دلداری داد و گفت: ما منتظر خبرهای خوش هستیم. آقا محمد تقی، چهار سال پس از این دیدار زنده بود. این دلداری آقا باعث شد ما با امید و انرژی بیشتری به او رسیدگی کنیم

برگرفته از کتاب «بین دنیا و بهشت» نوشته رحیم مخدومی



این و تنانمه ها

وصیت نامه
دانش آموز شهید
جواند کربلایی حسینی،
فرزند محمد علی.



بسم رب الشهداء

با درود و سلام بر حضرت مهدی (عج)

این منجی عالم و با سلام برخینی کبیر، این پیر شهید

و درود خدا بر ایثارگران که با نثار خون خویش این نهال نوبای را آبیاری

می کنند و با درود فراوان انبیاء بر خانواده های معظم این عزیزان و با سلام بر

برادران اسیر و معلول جنگ تحملی که به حق یاران امام رساند.

با تشکر و سپاس یی نظری خدمت حضرت متعالی اینکه بر ما منت نهاد و ما را از

امت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار داده و همچنین جملگی ما را به راه

مستقیم که راه انبیاء است رهنمون ساخته و از این بابت خداوند را سپاس کردم که باز

مجددأ به این بنده حقیر توفیق داده تا در حمله ای دیگر همراه با یاران امام عصر(عج)

حضور یابم و در این راه دین حق جان خود را فدا کنم.

ای برادران و ای خواهراں مسلمان! حقیقت این است که خود را سزاوار سخن گفتن و نوشتن

کلماتی برای راهنمایی شما نمی دانم؛ چرا که شما خود آگاه و عالم به خلی مسائل روزمره

هستید؛ ولیکن لازم دانستم چند نکته را برای شما یادآور شوم.

۱- در درجه اول از کلیه برادران و خواهراں تقاضا دارم تقدوا خود را تقویت کنند. همواره سعی در ازدیاد

تقوی خود کنید که به درستی تقدوا صحیح است که انسان را رستگار می نماید.

۲- برای این که در قیامت در نزد انبیاء و معصومین شرمنده و سرافکنده نباشیم، باید در این دنیا پیرو

ولایت فقیه و امام عصر باشیم و در زمان غیبت حضرت امام عصر (عج) به فرامین و دستورات امام کبیرمان

خیانی عزیز گوش فرا دهیم. مبادا به جملات گوهربار این سلاله زهرا بی اعتمنا باشیم و در عمل آنها را بکار

نبریم. پس بدانید که اگر چنین شود، دیگر شکست و عذاب خدا حتمی است.

و ای برادران! می خواهیم که به فرامین امام دقت کنید و آنها را مو به مو اجرا کنید و همواره یار و یاور

امام باشید. خون شهیدان لاهه زار است، مبادا به روی این خون ها پا گذاریم چرا که فساد تا بتواند

رشد و نمو کرده و ریشه خود را گسترده تر نموده است. پس ای برادرانی که در مجالس روضه

خوانی برای ائمه (علیهم السلام) اشک می ریزید، غبطه می خورید که ای کاش ما در آن روزگار

حضور داشتیم و به یاری آنها می پرداختیم و در راه آنها جان می دادیم، ای برادران! امروز نیز

روزهای جنگ و امتحان است و خداوند برای صحت گفتار شما جنگ را موجب نموده تا

بندگان امتحان پس دهند. پس هر چه زودتر خود را همراه با دل وارد عرصه نبرد کنید که

دیگر وقت تنگ است.

۴- انقلاب اسلامی ایران قبل و بعد از جنگ همواره پایدار بوده و خواهد بود و تاکنون

و در راه این انقلاب هزاران نفر از برترین انسان ها جان دادند و صدها نفر اسیر و

محروم گشتهند، پس با کمی تفکر در خواهیم یافت که چقدر در حال حاضر

مسئولیت ما خطیر است و باید هر طوری که شده برای ادای حق شهداء، اسرا و

محرومین این انقلاب و جنگ را به سر منزل مقصود که صدور و پیروزی است

بررسانیم.

و اما خانواده ام:
ای پدرم! ای اسوه صبر و پیرو راه حسین(علیه السلام)!
انشاء الله که از دست من راضی هستی هر چند که من با شما
خوب تا نکردم و همیشه باعث ناراحتی و نگرانی شما بوده
ام. پدرم! درست است که در بزرگ شدن من زحمات و
مشکلات گوناگون را متتحمل شده اید و در راه تربیت من سعی
و کوشش فراوان نموده اید. انشاء الله که مرا بیخشید تا هم
خدا خوشحال شود و هم من.

و اما مادرم! ای اسوه تقو! ای کسی که در راه تربیت و بزرگ
شدن فرزندت رنج ها و شقاویت فراوان را زیر پا گذاشته ای
و من را به این سن نوجوانی رساندی. من با شما خیلی بدی
کردم، شما را خیلی اذیت کردم. آزارم همواره نصیب شما می
شد. من همواره باعث غمگینی و ایجاد ناراحتی برای شما
می شدم. امیدوارم مرا مورد غفو قرار بدهید.

و اما خواهراں و برادران! اگر از من آزار و اذیت دیدید که حتماً
دیدید امیدوارم را بیخشید و حلال کنید.
و ای خواهراں! دختران تان را همواره با حجاب تربیت کنند
و پوشاندن لباس گران قیمت خودداری کنید و از تجمیلات
فراوان و بهتر بگوییم شیطان دوری جویید و شماها که
پسران تان را به جبهه نمی فرستید از خدا بترسید. از روز
قیامت بترسید. از حضرت زینب خجالت بکشید. در پایان شما
را به چند تذکر جلب نظر می کنم.

۱- مادر و خواهراں برای شهادت من گریه کنید؛ اما در خفا
و در جایی که خلوت است؛ چرا که پیامبر می فرماید: گریه
برای شهید ادامه راه اوست و هر وقت دوست داشتید گریه
کنید، به یاد ابا عبداله. باشید.

ای خواهراں! می دانید که حضرت زینب علیها السلام در
روز عاشورا و قتی به قتلگاه رسید به جسم برادرش نگاه کرد
و سر را به آسمان بلند کرده و فرمود: خدایا! تو این قربانی را
به درگاهت قبول بفرما. از شما خواستارم که شما نیز با روبرو
شدن جسد من چنین کنید. پدر یکی از علائم اعتقاد به معاد
صبر و استقامت می باشد، لذا شما صبر را پیشه کنید و با
صبر بر دهان یاوه گویان بزنید. انشاء الله. خدا نیز از آنها
راضی نباشد؛ چرا که آنها کور هستند.

ای مادر و خواهراں! در پایان متذکر می شوم که حتماً هر
هفته مخصوصاً شب های جمعه به سر قبر من بیایید و در
تشییع جنازه ام شرکت کنید. و همه حجاب را رعایت کنید و
با مقنه باشید.

(و لا تحسین الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم السر من فضله و يستثنون
بالذين لم يلحقو بانهم من خلافهم الا خوف عليهم و لا هم
يحزنون).

جبهه مدرسه عشق و دانشگاه خودسازی است. بسوی اهداف
اصلی سوق پیدا می کند. آسان از میان روح بیرون آمده و با
معنویات سر و کار دارد. شیطان در جبهه راه ندارد. جبهه
 محل دیدار ائمه است. به خدا روز امتحان است هر چه
مصبیت بیشتر اجر و پاداش بیشتر و عذاب آخرت کمتر است.



مصاحبه شهید آوینی با خانواده شهید رضا چراغی

شهید رضا چراغی(۱۳۶۲/۱/۲۷)

فرمانده لشگر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

شهید رضا چراغی در سال ۱۳۳۶ در تهران دیده به جهان گشود. وی پس از گذراندن دوره ابتدایی وارد دبیرستان شد و در آن مقطع با برخی از مسائل سیاسی و مبارزین مذهبی آشنا شد. وی با شروع حرکت‌های مردمی در پیش از انقلاب، فعالانه وارد عرصه‌های مبارزاتی شد. پس از پیروزی انقلاب به مشارکت در تأمین امنیت نقاط مختلف و مراکز نظامی و دولتی پرداخت و با شروع غائله کردستان به همراه جمعی از دوستاشن به مریوان رسپار شد و در مبارزه با گروهک‌های دموکرات و کومله، نقش مؤثری ایفا کرد. وی نه تنها در عملیات محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مسیر بسیار مهم و پر خطر «راه خون» را از تصرف نیروهای ضدانقلاب خارج کرد، بلکه در جبهه‌های سریل ذهاب و گیلانغرب نیز با انجام عملیات‌های چوبکی همراه با دیگر بارانش، به عنوان جانشین سپاه دزلی و مسئول محور مریوان شایستگی و توانایی خود را در فرماندهی نیروها به نمایش گذاشت. شهید رضا چراغی مدتها پس از آغاز جنگ تحملی در ۳۱ شهریور ۵۹ در کنار فرماندهان برجسته دفاع مقدس همچون احمد متولیان، شهید محمد رضا دستواره، شهید حاج ابراهیم همت و شهید حاج عباس کربیی در غرب به مبارزه و فعالیت خود ادامه داد و پس از اعزام تیپ ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به جبهه‌های جنوب همراه نیروهای تیپ راهی این مناطق شد. وی علاوه بر حضور مؤثر در عملیات فتح المبین، در عملیات بیت المقدس که با هدف آزاد سازی خرمشهر(خرداد ۱۳۶۱) انجام گرفت به عنوان فرمانده «گردان حمزه» خوش درخشید و پس از آن در عملیات «مسلم بن عقیل» با ۱۳ گردان به عنوان فرمانده تیپ ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد عمل شد و بار دیگر توان رزمی و فرماندهی خود را به نمایش گذاشت. با ارتقاء تیپ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به لشکر، فرماندهی آن به شهید چراغی محول شد. وی در عملیات «والفجر مقدماتی» (اسفندماه ۱۳۶۱) به دلیل اقتدار و شایستگی که از خود در فرماندهی نشان داد، به «شمشیر لشکر» لقب گرفت. وی پس از ماه‌ها مجاهدت و مبارزه، پس از ۱۱ بار مجرحیت در جنگ سرانجام در ۲۷ فروردین ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۱ به آرزوی دیرینه خود رسید و شهد شیرین شهادت را نوشید.



شهید آوینی: در ابتدای صحبت می‌خواستم خواهش کنم یک مقدار از شخصیت شهید چراغی برایمان توضیح دهید.

درخشش را در یکی از مکاتب روستایمان خواند. بعد از اینکه خانواده به تهران رفتند، ایشان مدرسه ابتدایی را در آنجا شروع کرد. بعد از اینکه دیلیم‌ش را گرفت به سریازی رفت. دوران سریازی ایشان، مصادف با انقلاب شد. وقتی حضرت امام دستور داد که پادگان‌ها رو خالی کنید، ایشان همان روز فرار کرد و به خانه آمد و بعد از پیروزی انقلاب وقتی که امام دستور دادند که به پادگان‌ها برگردید، ایشان جز همان اولین نفرها بود که برگشت. محل خدمتش هم تیپ ۹۲ زرهی اهواز بود.

شهید آوینی: در وصیت اکثر شهدا این موضوع هست که امام را تنها نگذارید. به نظر شما تاکید شهدا از جمله شهید چراغی بر چه مبنایی بوده است؟

ایشان حقیقتی رو می‌گفتند. همه شهدا مسلمان هستند و پیرو این حقیقت هستند.

شهید آوینی: رابطه شهید چراغی با امام و آیت الله خامنه‌ای چطور بود؟

بسیار خوب! ایشان علاقه قلبی به امام داشتند. البته دلشان نمی‌آمد مزاحم شان بشوند. به عنوان مثال، وقتی ایشون می‌خواستند عقد بکنند، بچه‌ها از حضرت امام برایش وقت گرفته بودند؛ ولی ایشان موافقت نکرده بود. گفته بود من نمی‌خواهم مزاحم وقت حضرت امام بشوم و آقای گیلانی خطبه عقدشان را جاری کردن.

شهید آوینی: در دوران جنگ، شهدا یک وظیفه‌ای داشتند و آن را به نحو احسن انجام دادند و رفتند. بعد از شهدا، این وظیفه به عهده خانواده شهدا، جانبازان و ایثارگرها است. به نظر شما این خانواده‌ها بعد از شهادت شهیدشان، چه وظیفه‌ای در قبال نظام و دست آوردهای مملکت دارند؟

آن‌ها وظیفه خیلی سنگینی دارند. چون می‌خواهند راهشان را ادامه بدهنند. شهدا رفته‌اند و وجودشان را در این راه گذاشته‌اند. ما هم باید بعد از آن‌ها، راهشان را ادامه بدهیم و از مملکت و انقلاب محافظت کنیم.

شهید آوینی: متأسفانه بعضی از خانواده‌های شهدا، با موضع گیری‌هایی که انجام دادند، پشت رهبری و پشت نظام رو خالی کردند. به نظر شما موضع گیری خانواده شهدا، در قبال رهبری انقلاب، باید چگونه باشند؟

بینید، من خودم جانباز شیمیایی‌ام. ولی فکر نمی‌کنم خانواده‌های شهدا، پشت رهبری را خالی کرده باشند. شاید یک انگشت شماری هم باشند و یک سری از فتنه‌گرها سوءاستفاده‌ای کرده باشند. ولی فکر نمی‌پشت حقیقت را خالی کرده باشند.



آیت‌الله سید محمد باقر صدر اعدام شد



بعداً معلوم شد آن یک نفر شخص حسن البکر، رئیس جمهور عراق بوده. صحبت تلقنی که تمام شده بازجو به سید گفته بود: «ما شما را برای دیدار به اینجا آورده‌ایم. اصلاً بازداشتی در کار نبوده. این جمیعت چیست که در خیابان‌ها راه افتاده‌اند و در نجف و کاظمین نظاهرات می‌کنند!؟»

- بعضی‌ها قصد داشتند همان روز، یعنی روز هفدهم رجب سید را اعدام کنند؛ اما واکنش مردم را که دیدند سید را در حصر خانگی نکه داشتند.

- شروع حصر یعنی این که بناسن نگذارند هر کسی با سید دیدار کند و سید دیگر آزادی قبلی را نداشته باشد. اما رژیم به این حد قاعع نبود؛ پاتزده روز آب و برق و تلفن خانه سید را قطع کردند. اگر توی خانه منبع آب نبود، همه از تشنگی تلف می‌شدند. رژیم حتی نمی‌گذاشت حاج عباس، خدمتگزار سید هم وارد خانه شود. هدف شان این بود تا با تشنگی و گرسنگی، مقاومت سید را بشکنند. توی خانه هیچ جز نان خشک نمانده بود. یکی از شاگردان سید که با او در خانه بود آن روز را خوب یادش هست: داشتن نان خشک آب‌زده می‌خوردند. سید گفت: «این لذیذترین غذایی است که در عمر خورده‌ام، چون در راه خدا و به خاطر خداست.»

- روزها می‌گذشت و فشارها بیشتر می‌شد. سید نگران خودش نبود. با اینکه می‌دید فرزندان و مادر سالخورده و بیمارش چقدر رنج می‌کشند، می‌گفت: «اینها به خاطر من از گرسنگی تلف خواهند شد. اما تا وقتی که این وضع به خاطر اسلام و برای اسلام است، من راضی و خوشحال هستم. این که هیچ، برای بالاتر از آن هم آماده‌ام.»

- بالاخره خبر محاصره غذایی سید به گوش مردم رسید. تا شنیدند طاقت نیاورند. باز بیرون ریختند. رژیم ترسید و محاصره غذایی را تمام کرد. به حاج عباس اجازه دادند تحت نظر مأمورین، مواد خوارکی منزل سید را تأمین کنند. یک مأمور امنیتی هر روز با حاج عباس و سایه به سایه او به بازار می‌رفت و با او به منزل بر می‌گشت. از روز ۱۸ رجب تا آخر شعبان ارتباط سید با بیرون از منزلش کاملاً قطع شده بود. نه اخباری از مردم به او می‌رسید و نه مأموران اجازه می‌دادند مردم از وضع سید مطلع شوند. رادیو تنها مونس شان بود. بعد از پنجاه روز بایکوت کامل، یک روز شاگرد سید که برای رویت هلال به پشت‌بام رفته بود، سید عبدالعزیز حکیم را چند پشت‌بام آن طرف تر دید. با اشاره قرار گذاشتن فردا هم همدیگر را بیینند. روز بعد عبدالعزیز حکیم با خودش دورین آورده بود. شاگرد سید اخبار را کلمه به کلمه داد. از آن وقت به یکباره روش بازجویی تغییر کرده. بعد تلفن زنگ زده. می‌گفت پیدا بود که سید صدر تا حدی به بیرون درز کرد.

ازروختا - شب هفدهم رجب سال ۱۳۹۹، یعنی ۲۲ خرداد ۱۳۵۸ که

سید حکمت هیئت‌ها هم به دستور سید متوقف شد. حالا نوبت سربازان و چکمه‌پوشان رژیم بعثت بود که اطراف منزل سید مستقر شوند. آمده بودند سید را بازداشت کنند. وقتی سید موضوع را فهمید گفت: «مسئله‌ای نیست، من می‌روم و می‌خواهیم. خیلی خسته‌ام. هنوز آفتاب نزد بود. مردم همه خواب بودند. ابوسعده، رئیس اداره امنیت نجف، تقاضای ملاقات با سید را کرد. بهش اجازه دادند. آمد و گفت: «جناب سید! سران حکومت تمایل دارند با شما ملاقات کنند». سید جواب داد: «اما من تمایلی به دیدار آنها ندارم.» ابوسعده گفت: «چاره‌ای نیست.» سید گفت: «من همراه شما نمی‌ایم، مگر اینکه دستور بازداشت مرا داشته باشید.» ابوسعده گفت دستور بازداشت را دارد. سید با تشریف به ابوسعده گفت: «این چه رژیمی است؟ این چه آزادی‌ای است؟ بیبینید چطور حرمت و کرامت انسان‌ها را خدشه‌دار می‌کنید؟» بعد گفت: «هر جا می‌خواهید ببرید.» بعد از متزلش خارج شد. مادر سید زن سالخورده‌ای بود. نه می‌توانست چندان راه ببرد و نه درست نفس بکشد. سید را که می‌برند پیرزن توی کوچه ایستاده بود. به یکی از مأموران بعثی گفت: «من راه همراه پسرم ببرید.» اما بنت‌الهدی، خواهر سید، با شجاعت جلو آمد و گفت: «شما صدھا سلاح در اختیار دارید. هیچ از خود پرسیده‌اید چرا برای برد مردم من که اسلحه هم ندارد، این همه مأمور مسلح آمده است؟ من جواب تان را می‌دهم، شما می‌ترسید. نگاه تان پر از حشمت است. اما شما باید بدانید براذرد من تنها نیست؛ همه عراقی‌ها کنار او هستند. خودتان هم این را می‌دانید، و گرنه چرا کسی را که نه ارتضی دارد و نه سلامی، بازداشت می‌کنید؟» سید را بردند.

- صبح که شد بنت‌الهدی به حرم امیرالمؤمنین رفت. آنچه مردم را از دستگیری شبانه سید خبردار کرد. به او گفته بودند این کار را نکند. می‌گفتند خطرناک است. اما گفت: «تکلیف من این است. الان زمان سکوت نیست.»

- مردم کم جمع شدند. توی حرم امیرالمؤمنین برای آزادی سید دعای فرج خوانند. بعد راه افتادند توی شهر؛ تظاهرات شد. تظاهرات گسترده‌ای هم شد: همان خیابان‌های اطراف حرم. نیروهای امنیتی به شدت وحشت کرده بودند. نمی‌دانستند باید چکار کنند. دست و پاشان را گم کرده بودند. خبرها که به بغداد رسید بالاصله حسن البکر دستور آزادی سید را صادر کرد. سید برگشت. می‌گفت: شیوه و لحن بازجویی‌ها اول خیلی تند و خشن بوده. اما وسط بازجویی، یک نفر وارد شده و برگه کوچکی را به دست بازجو داد. از آن وقت به یکباره روش بازجویی تغییر کرده. بعد تلفن زنگ زده. می‌گفت پیدا بود که

- روزی که قرار بود احمد حسن البکر به همراه وزرای کابینه اش از نجف بازدید کنند، دیدند جمیعت چندانی برای استقبال نیامده. آن قدر شگفت‌زده و عصبانی شدند که همه عصبانیت شان را سر استاندار نجف خالی کردند. اما وقتی استاندار برگه ای را که نسخه‌ای از فتوای سید صدر بود از جیش در آورد و برایشان خواند، علت را فهمیدند. حالا دیگر بیشتر از قبل عصبانی بودند.

- بعضی‌ها برای اعتبار انداختن حوزه نجف چند تا آخوند مزدور را برای نماز جماعت به مسجدها فرستادند. بلا افاسله آیت‌الله صدر فتوا داد نماز خواندن پشت سر کسانی که از سوی مراجع انتخاب نشده‌اند، حرام است. این فتوا خیلی برای حزب چندان تمام شد. کم کم داشتند از سید می‌ترسیدند.

- شایع کرده بودند سید قصد دارد نجف را ترک کند. امام خمینی (ره) تلگرافی فرستادند که آقای صدر از عراق خارج نشود. ظاهراً از اولش هم سید قصد نداشت از نجف خارج شود. اما به هر حال تلگراف امام (ره) که رسید، پیش از آنکه سید آن را بخواند، حکومت عراق خواند. یکی از شاگردان سید که از طریق رادیو عربی تهران، پیام امام (ره) به آیت‌الله صدر را ضبط کرده بود آن را برای سید پخش کرد. سید پیام را شنید. بعد گفت دو بار دیگر هم برایش بگذارند که بشنوند. بعد بلند شد و به اندرونی متزلش رفت. ذهنش بهشدت درگیر شده بود. با پخش تلگرام، مواجهه رودردو با رژیم شدت گرفت.

- تلگراف امام (ره) که پخش شد، مردم عراق گروه گروه از نجف و سایر شهرها به دیدار سید آمدند و از ایشان خواستند عراق را ترک نکند. سید از صبح تا شب، به رغم خستگی، با هیئت‌های مختلف مردم ملاقات می‌کرد. ترکیب جمیعتی هیئت‌ها رژیم را به وحشت انداده بود: از تمام طبقات جامعه اعم از پیر، جوان، زن، مرد، پیشکش و بازاری برای دیدن سید و به نوعی اعلام بیعت با او می‌آمدند. کثرت جمیعت به حدی بود که بازار العماره و کوچه‌های تزدیک به بیت سید دیگر گنجایش جمیعت را نداشت. آنها که قیمتی تر بودند می‌گفتند شهر نجف بعد از تشییع پیکر آیت‌الله العظمی هرگز چنین جمیعتی به خود ندیده است. حتی در بین دسته‌هایی که می‌آمدند اهل سنت عراق هم حضور داشتند. همین طور زنان عراق، هرچیزی که طبیعی بود این دو دیگر بی‌نظیر بودند.

- چند روز که گذشت، سید به این نتیجه رسید که همین مقدار حرکت و خیز مردمی برای تحقق هدف موردنظرش در آن مقطع کافی است. از نمایندگان و دوستدارانش خواست به مردم اطلاع بدene که عزیمت گروه‌های بیعت کننده کافی است و دیگر ضرورتی برای این کار نیست. سید می‌دانست رژیم بعثت دارد از همه عکس می‌گیرد و اسامی افراد عشاپیر و قبایل و طوایف ملاقات کننده را ثبت و ضبط می‌کند تا بعداً دستگیر و بازداشت شان کند. دوست داشت همه انقلابی‌ها لو نزوند. می‌گفت اینها ذخیره‌های اقدامات بعدی ما هستند.

آخرین روزهای حیات

آیت‌الله سید محمد باقر صدر (۱۳۵۹/۱/۱۹)

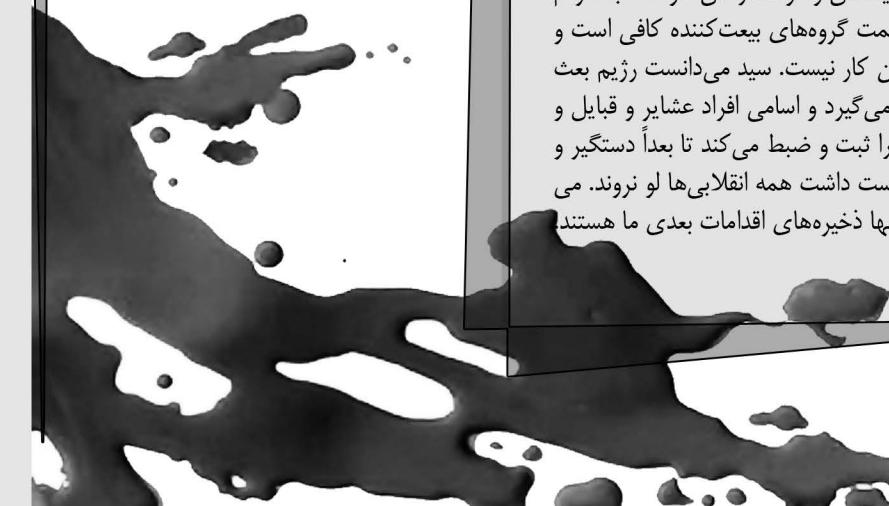
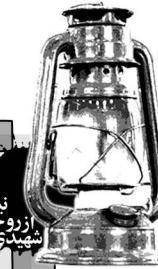
- شایعه‌ها روز به روز بیشتر می‌شد. می‌گفتند رژیم مراقب اوست. چند بار خواستند ترویج شنند: یک بار سر راه رفتن به محل درس و یک بار هم وقتی به زیارت امام حسین(علیه السلام) می‌رفت. سعی کردند با صحنه‌سازی تصادف شهیدش کنند. وقتی فهمید گفت: «برایم فرق نمی‌کند چطور بمیرم. مرگ برایم یکسان است. تفاوتی نمی‌کند که با صحنه تصادف بمیرم، یا با شلیک تیر، یا در رختخواب.» چندباری هم موقعی که در حصر خانگی بود سعی کردند بکشندش.

- انقلاب اسلامی ایران که پیروز شد سید خیلی خوشحال بود. به دوستان و نزدیکانش می‌گفت: آقای خمینی «قد تحقق امال الانبیاء»؛ همه آرزویانی انبیا را محقق کرد. می‌گفت: «در امام خمینی ذوب شوید، چرا که او در اسلام ذوب شده است.»

- ۲۶ دی ۱۳۵۷، شب فرار شاه، آقای صدر درس نگفت. با

حال عجیبی صحبت می‌کرد.

- تنها ختمی که برای شهید مطهری در عراق برپا شد، مجلسی بود که سید برپا کرده بود. خودش هم دم در ایستاده بود. مبارزات سید با رژیم بعث بالا گرفته بود. یکی از اهالی کربلا که مقلد ایشان بود درباره همسرش که می‌خواست معلم شود از او استفتا کرده بود. به همسرش گفته بودند اگر می‌خواهی استخدام بشوی باید هر روز پس از انمام کلاس‌ها برای فعالیت حزبی به مراکز حزب بعث بروی. سید فتواده بود همکاری با حزب بعث حرام است و همسرت ناید این کار را بکند. بعد از آن هم تعدادی از دانشجویان نجف آمدند و همین سوال را مطرح کردند و همان جواب را شنیدند. سید فتوای حرمت همکاری با حزب را نوشت و گفت این حزب برای ویران کردن اسلام تأسیس شده. دانشجوها فتوای حرمت همکاری با حزب را پیش کردند.



چند قدم تا شهادت

- حصر ادامه داشت. شرایط روزبه روز سختتر می‌شد. یک روز سید بی‌مقدمه به شاگردش گفت: «من بالآخره کشته می‌شوم؛ اما می‌خواستم قلم باعث برانگیختن مردم بشود. فکر می‌کنم چیزی جز سلاح خون خودم هم در اختیار دارم؟»

- بالآخره روزی که سید منتظرش بود رسید، رئیس اداره امنیت فوروردین ۵۹ ساعت ۵/۲ بعدازظهر بود. سید صدر گفت: «اگر

نهج به همراه معاونش به ملاقات شهید صدر آمدند. گفتند: «مسئولین مایلند شما را در بغداد بینند». سید گفت: «اگر

به تو دستور بازداشت داده‌اند، با تو هر جا بخواهی می‌آیم.»

گفت: «بله، مهدف بازداشت شماست». سید گفت: «چند دقیقه منتظر باشید تا با خانواده‌ام خداحافظی کنم». گفتند: «تیازی نیست. همین امروز و فردا برمی‌گردید». اما سید می‌دانست برگشتی در کار نیست. گفت: «مگر برای شما ضرری دارد که من با پیچه‌های خداحافظی کنم؟»

- اولين بار بود که سید موقع بازداشت با خانواده‌اش وداع می‌کرد. غسل شهادت کرد. دو رکعت نماز خواند. لباس‌هاش را عوض کرد. رفت پیش مادر بیر و بیمارش. دست‌هاش را گرفت

و روی سینه خودش گذاشت. از مادرش طلب رضایت و دعا کرد. بعد اهل خانه را یکی یکی بغل کرد. انگار می‌دانست این آخرین وداع است. موقعی که می‌خواست دختر دوش را که پانزده سالش بود بغل کند، دختر طاقت نیاورد. رویش را به دیوار کرد. سرش را گذاشت به دیوار و شروع کرد به گریه کرد. سید بغلش کرد. گفت: «دخلتم! هر آدمی می‌میرد.

هر کسی یک جور؛ یکی در رختخواب، یکی هم به علت بیماری. اما مرگ در راه خدا بسیار بهتر و شریفتر است. اگر من به دست صدام هم نمیرم، با مرض یا علت دیگری خواهم مرد... دخلتم! من به آنجه به سرم می‌آید راضی‌ام. حتی اگر مرگ من ۲۰ سال بعد ثمر بددهد هم راضی‌ام». بعد سراغ همسرش رفت. در چشم‌هاش نگاه کرد. انگار خون توی رگ های زن منجمد شده بود. نای ایستادن نداشت. سید نگاهش کرد. گفت: «ای خواهر موسی! دیروز نوبت برادرت امام موسی بود و امروز نوبت ندیم و شریک و حبیبت. امروز خدا با توست. بهشت من! صبر داشته باش. این همان معامله‌ای است که با خدا کرده‌ایم و خدا هم متاع مان را خریده. ای غریب از اهل وطن! برایت از روی صیر می‌کنم. این جماعت سیadel منتظر من هستند. من می‌روم. دیدار به قیامت...»

- بعد به مأمورها گفت: «برویم». سید را که برند همه مأموران امنیتی رژیم هم که اطراف خانه بودند رفتن. صبح روز بعد نیروهای امنیتی بار دیگر خانه را محاصره کردند. اهل خانه

گمان کردند سید را آزاد کرده‌اند. اما بنت‌الهی گفت: «نه! اینها آمده‌اند مرا هم ببرند». رفت و لباس‌هاش را عوض کرد. مج‌آستین‌هاش را محکم بست. می‌خواست وقتی شکنجه‌اش می‌کنند پوشیده باشد.

- می‌گویند کسی که سید و خواهش را به فوج تیرین وضع ممکن به شهادت رسانده، صدام تکریتی بوده. سید را بندهای آهنه بسته‌اند او با شلاق به سر و صورت سید می‌زد. می‌گفته: «تو مزدور ایرانی‌ها هستی. می‌خواهی در عراق انقلاب به پا کنی». سید و خواهش در یک اتاق بودند. بنت‌الهی، گوشش اتاق بی‌هوش افتاده بود. شکنجه‌اش کرده بودند. بعضی جاهای بدنش را بریده بودند. شکنجه و جراحت‌ها نمی‌گذاشت بهفهم اطرافش چه می‌گذرد. صدام بالای سر سید رفت. تیر خلاص را به سید شلیک کرد و بعد هم خواهش را کشت.

- شامگاه چهارشنبه بیستم فوروردین سال ۵۹، رژیم بعثت برق شهر نجف را به طور کامل قطع کرد. در سیاهی شب، مأموران

امنیتی از دیوار منزل سید محمدصادق صدر، پسرعموی شهید صدر بالا رفند و در را باز کردند. بعد به خانه سید محمدصادق

ریختند و از خواستند همراه شان به استانداری نجف بروند. در آنجا، ابوعسد، رئیس اداره امنیت نجف، به سید محمدصادق

صدر گفت: «اینها جنازه صدر و خواهش هستند که اعدام شده اند. با مایا تا دفن شان کنیم». گفت: «باید غسل شان بدhem». ابوعسد گفت: «غسل و کفن شده‌اند». سید گفت: «باید بر آنها نماز بخوانم». ابوعسد گفت: «بخوان». نماز که تمام شد ابوعسد گفت: «می‌خواهی جنازه‌شان را بینی؟» سید گفت:

«بله». جنازه را نشانش دادند. صورت پسرعمو عرق خون بود. آثار شکنجه در همه جای صورتش پیدا بود. نگذشتند همه جای بدن محمدباقر را ببینند. ابوعسد گفت: «می‌توانی خبر اعدام سید را اعلام کنی، اما اگر خبر اعدام بنت‌الهی را اعلام کنی خودت را هم می‌کشیم». این روش بعیش ها بود. در این چند ماه این قدر خبر شهادت سید را دادند و بعد تذکیب کردن که مردم دیگر راحت خبر را باور نمی‌کردند. رژیم عمداً این کار را کرده بود تا مردم نتوانند موضع مشخصی بگیرند. می‌خواست مردم در تنافق و سردرگمی بمانند. حتی وقتی یک روزنامه کویتی خبر شهادت سید را بتیبر: «ایت الله سید محمدباقر صدر اعدام شد» اعلام کرد، بعضی‌ها به شدت مسئولین روزنامه را توپیخ و حتی یکی از آنها را ترور کردند: همان کسی را که خبر شهادت ایت الله صدر را در روزنامه بتیر کرده بود.

- بخش عربی رادیوی جمهوری اسلامی ایران خبر شهادت را همراه با پیام تسلیت امام خمینی (ره) اعلام کرد. این اتفاق چند روز بعد از شهادت سید افتاد. دیگر شهادت ایشان برای مردم عراق مسجل شده بود؛ اما گمان می‌کردند دیگر کار از کار گذشته و برای اعتراض دیر شده. پیکر شهید صدر و خواهش

را در قبرستان وادی السلام نجف به خاک سپرندند.

فاتمه سلام الله علیها الگوی امامت

در روایتی زیبا وجود مقدس خاتم الاوصیاء حضرت مهدی عليه السلام فرمودند: «و فی ابنته رسول الله لی اسوه حسنة؛ دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الگوی زیبایی برای من است.^۱

یکی از روش‌های مکتب حیات بخش اسلام، برای رشد و رسیدن به کمال، الگوی‌سازی و شناساندن الگوهای مناسب برای بشر است.

خداآوند متعال در قرآن کریم دو نمونه و الگوی مناسب معرفی می‌کند:

۱- حضرت ابراهیم عليه السلام و پیروان او؛ (قد کانَ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ)

۲- وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)

حضرت مهدی عليه السلام نیز مادرش حضرت فاطمه سلام الله علیها را به عنوان یک الگوی شایسته نه تنها برای بشر بلکه برای امامت معرفی می‌کند. این چنین شخصیتی الگوی خود را مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار داده است و آنچه حضرت مهدی عليه السلام نسبت به شیعیان مهر و محبت می‌ورزد براساس آموخته‌های مادر والا گوهرش است. لذا می‌فرماید: وَ لَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ

صَلَاحِكُمْ وَ رَحْمَتِكُمْ وَ الْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُمْ عَنْ

مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ. اگر علاقه‌مند به اصلاح و

رستگاری شما نبودیم و نسبت به شما دلسوزی و شفقت نداشتمی شما را رها می‌کردیم و به کار خود مشغول می‌شدیم. لذا به خاطر محبتی که آن حضرت به پیروان و

علاقة‌مندانش دارد این همه زحمات و گرفتاری‌ها را به جان شریف‌ش می‌خرد، همان طور که حضرت زهرا سلام الله علیها برای هدایت آیندگان آن همه مصیبت را تحمل نمود.^۲

عن عایشه: ما رأيت أحداً اشيه سمتاً و دلّاً وهدياً و

حدیاً برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قیامه و فعده

من فاطمه سلام الله علیها؟ شیشه تراز فاطمه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفت، آرامش، وقار، سیرت و

روش، سخن گفتن و نشست و برخاست ندیدم.^۳

بنابراین کسی که تمام حرکات و رفتار و سیره و روش او مانند شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، در

فضائل و مناقب، علم و عصمت و قدرت نیز همانند اوست، می‌تواند مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها الگوی جهان هستی بلکه مدیر جهان هستی، خلیفه خدا، حجت بن الحسن العسکری عليه السلام باشد.

امام حسن عسکری عليه السلام: نحن حجج الله عليکم و أمّنا

الخلافت و جدتتا فاطمه حججه الله علينا.^۴ ما حجت خدا بر شما هستیم و

حجت و دلیل بر ماست.

امام رضا عليه السلام: نحن حجج الله عليکم و أمّنا

فاتمه حججه الله علينا.^۵ ما حجت خدا بر شما هستیم و

مادرمان فاطمه سلام الله علیها حجت خدا بر ماست.

۶. الغدیر، فاطمه بهجه قلب المصطفی

۷. على مصالح، شعرية انتظار، ش ۷، ص ۱۳۵

۸. تفسیر أحییب البیان، ج ۳، ص ۲۲۶

۹. الانصار، العاملی، ج ۷، ص ۲۳۷

۱. الغيبة الطوسي، ص ۱۷۳ و بحار ۱۸۰/۵۳

۲. سوره مجتنه آیه ۴

۳. سوره احزاب آیه ۲۱

۴. بحار الانوار ۱۷۹/۵۳

۵. فاطمه کوثر رسول صلی الله علیه و آله، ص ۱۷۶



دعای حضرت صاحب الزمان در حق دعا کننده برای تجلیل در فرج

بی تردید دعا کردن برای آن بزرگوار، نصرت و یاری اوست، چون یکی از انواع نصرت، یاری کردن به زبان است، و دعا برای آن حضرت یکی از اقسام یاری کردن به زبان است. قرآن مجید می فرماید: و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها.^{۱۰}

و هر گاه محبت و ستایش شدید، به بهتر یا نظیر آن جواب دهید... در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه شریفه می گوید:

سلام و کارهای نیک دیگر.^{۱۱}

پر واضح است که دعا از بهترین انواع نیکی است، پس اگر مونم برای مولای خود خالصانه دعا کند، مولایش نیز برای او دعا می کند، و دعای آن بزرگوار کلید همه خیرات و برکات و فلاح و رستگاری است. شاهد و موید این مدوا روایت ذیل است: جمعی از اهالی اصفهان از جمله ابوالعباس احمد بن النصر و ابوجعفر محمد بن علویه نقل کردن که: شخصی به نام عبدالرحمان در اصفهان ساکن بود که شیعه بود. از او پرسیدند: چرا به امامت حضرت امام علی النقی عليه السلام معتقد شدی؟ گفت: چیزی دیدم که سبب اعتقاد محکم من شد. من مردی قریب بودم و زبان و جرات داشتم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا از شهر بیرون کردند، من با جمعی دیگر برای شکایت به دربار متوكل رفتیم. در حالی که در دربار او بودیم، دستوری از او صادر شد که علی بن محمد بن الرضا عليه السلام را حاضر کنند. به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش داده شده؟ گفت: او مردی علوی است که راپسین معتقد به امامتش هستند. سپس گفت: چنین می دانم که متوكل او را برای کشتن حاضر می کند. گفت: از اینجا نمی روم تا این مرد را ببینم که چگونه شخصی است.

گوید: پس آن حضرت سوار بر اسب آمد و مردم از سمت راست و چپ راه، در صف ایستاده بودند و به او نگاه می کردند. هنگامی که او را دیدم، مجتثش در دلم جا گرفت، شروع کردم در دل برای او دعا کردن که خداوند شر متوكل را از او دفع نماید. او درین مردم پیش می آمد و به کاکل ابیش نگاه می کرد، نه به چپ نظر می کرد و نه به راست، و من در دل دعایم را تکرار می کردم. هنگامی که به کنارم رسید، صورتش را به سویم گردانید، سپس فرمود: خداوند دعایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی نماید و مال و فرزندت را زیاد سازد. از هیبت و عظمت او به خود لرزیدم و در میان رفقایم رفتم. دوستانم پرسیدند چه شد؟ گفتم خیر است. و به هیچ کس نگفتم. پس از این ماجرا به اصفهان برگشتم و خداوند به برکت دعای او راههایی از مال دنیا بر من گشود، به طوری که امروز من تنها هزار هزار درهم ثروت در خانه دارم غیر از اموالی که خارج از خانه دارم، و صاحب ده فرزند شدم و اکنون هفتاد و چند سال از عمرم می گذرد. من به امامت آن بزرگوار قائم که آنچه در دلم بود، دانست و خداوند دعایش را درباره ام مستجاب کرد. ای دوستان امام زمان عليه السلام، خوب در این روایت بنگرید که چگونه یک انسانی که اهل ایمان نبود، به خاطر یک دعا برای حضرت هادی عليه السلام و دعای آن امام همام در حقش، صاحب ثروت و عزت و ایمان و تقوا گردید. پس اگر ما که از شیعیان و دوستان حضرت صاحب الزمان عليه السلام هستیم برای آن بزرگوار دعا کنیم و مقابلا حضرت ما را دعا بفرمایند، چه برکات عجیبی در زندگی ما پیدا خواهد شد. مرحوم آیه الله موسوی اصفهانی در کتاب مکیال المکارم (ج ۱، ص ۳۸) نقل می کند که: یکی از برادران صالحیم برایم نقل کرد که آن حضرت را در عالم رویا مشاهده کرده و آن بزرگوار به او فرموده اند: من برای هر مونمی که پس از ذکر مصائب سیدالشهداء در مجالس عزاداری دعا می کند، دعا می کنم.^{۱۲}



امام زمان در کلام شهیدان

شهید سید مهدی بلادی

ای مهدی صاحب الزمان (عج) اینکه نام سریازی و نوکری تو را بر ما نهاده اند، مایه افتخار است، ولی از اینکه نمی توانم آنچنان که تو می خواهی باشم، روحمن عذاب می کشد.

شهید ابوالفضل مختاری

امام زمان چشمان گنه کارم پر از اشک است، چه بسیار اشک ریخته ام فریاد زده ام صدایت کرده ام، یابن الحسن (عج) گوشه چشمی بر من فکن، مهدی جان سخت حیرانم، رخسار چون ماهت را برایم بگشا زیرا که منتظرم.

شهید علی دستان

ای مهدی (عج) عزیز فرمانده جبهه ها، ای یاور رزمندگان اسلام، به یاریمان بشتاب، و در آخرین لحظات چشمانم را به جمالت منور فرما و از خدا می خواهیم در هنگام شهادتم، مهدی (عج) حاضر باشد، مهدی جان (عج) در لحظه شهادت سرمان را بردار و در آغوش بگذار که ما جز دامان تو پناهی نداریم.

شهید احمد (حمید) مهربن محمدی

مهدی جان تو را به مادرت زهرا (س) و جد بزرگوارت علی بن ایطالب (ع) مرا یاری کن که تو واسطه فیض الهی بر ما هستی.

شهید مسعود تغنیچی

...مگر می شود عاشق امام زمان (عج) این مولا و سرور بود ولی برای دیدن و زیارت او جان نداد، باید دوست فدائی دوست گردد، و عاشق فدائی عاشق و عابد فدائی معبد.

شهید مهدی زین الدین

در زمان غیبت کبری به کسی منتظر گفته می شود و کسی می تواند زندگی کند، که منتظر باشد، منتظر شهادت، منتظر ظهور امام زمان (عج)، خداوندا امروز از ما همت، اراده و شهادت طلبی می خواهد.

علی رغم این سرکوبی و تبلیغات وسیع و پردازه‌های علیه روحانیت و مراجع و در رأس آنها امام، گزارش‌های متعدد رسیده به سواک حکایت از بی‌اعتمادی روز افرون مردم به رژیم و محبویت فزاینده روحانیون، به ویژه امام در میان گروه‌های مختلف جامعه داشت. بر اساس این گزارش‌ها با وجود کنترل فراوان نیروهای سواک و شهربانی، اعلامیه های امام و دیگر مراجع به تعداد فراوان در بسیاری از شهرها و روستاهای منتشر می‌شد، ده‌ها هزار قطعه از عکس امام پشت پنجره‌های اتوبوس‌های شرکت واحد و بیت‌بین های مغازه‌های تهران و شهرستان‌ها نصب گردید،

وجوهات زیادی توسط مردم به امام داده شد که به طلاق پرداخت گردید و بیشتر از وجهات سایر مراجع بود، و بالاخره افراد سرشناس متعددی از اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی به دیدار امام و سایر مراجع آمده و با آنان اعلام بیعت و وفاداری می‌کردند که تا آن زمان بی‌سابقه بود. در میان این افراد تعدادی از پرسنل ارتش بودند که با وجود احتمال فراوان خطر جانی و از دست دادن موقعیت شغلی به دیدار امام شتابند. رژیم برای تضعیف موقعیت امام دست به یک سلسله اقدامات وسیع زد. از این رو شاه که پس از حمله به فیضیه از سوی بسیاری از مراجع، علماء روحانیون و مردم، مسئول اصلی شناخته می‌شد، بیش از پیش در صدد برآمد تا ضمن تهدید و تحریر مراجع و علماء اقدامات به اصطلاح اصلاحی خویش را که از سال گذشته آغاز شده بود، مطابق موازین شرع و انழمه کرده و خود را فردی متدين و معتقد به دین اسلام نشان دهد. شاه برای تحریر و توهین روحانیون، دستور داد تا آنها را به سربازی ببرند. تعویض لباس و خدمت در ارتش شاهنشاهی برای بسیاری از طلبه‌ها گران بود؛ ولی امام پیکی به سربازخانه ها فرستاد و به طلبه‌ها پیغام داد که تزلزل به خود راه ندهید، شما سربازان امام زمان هستید، سربازان و درجه داران را نسبت به مظالم رژیم آگاه نمایید، خودتان را از نظر روحی و جسمی تقویت نموده و تعليمات نظامی را با جدیت فرآگیرید.

اعتراض آمیز علیه فاجعه فیضیه، رئیس شهربانی را نزد مراجع قم فرستاد و به آنان اخطار نمود که در صورت اظهار هر گونه مخالفتی کشته خواهد شد و منازل شان ویران و

به نوامیس شان تجاوز خواهد گردید. ولی امام وی را نپذیرفت و از این تهدیدها و وحشی گری‌ها نهوارسید؛ بلکه با ایمان و اطمینان کامل به حقانیت مبارزه با شاه، همدلی و همدردی روحانیون را افزون ساخت. سخنان کوبنده امام در همان روز فاجعه فیضیه و نیز فردای آن، طلس و حشت را در دل های مضطرب شکست. اقدام رژیم شاه در حمله به مدرسه فیضیه و طالبیه، در روز شهادت حضرت صادق (علیه السلام)، موجی از خشم و ازجار و نفرت نسبت به رژیم در میان بسیاری از مردم متدين قم، تهران و سایر شهرها پدید آورد. نماز جماعت در مساجد تهران و بسیاری دیگر از شهرها به مدت یک هفته تعطیل شد و مراجع نجف، کربلا و مشهد، و علماء و جامعه روحانیت تهران و سایر شهرها و طلاق حوزه‌های علمیه سراسر کشور با صدور تلگرام هایی به مراجع قم، به ویژه امام، حمله به فیضیه را محکوم و رژیم را مسئول مستقیم و اصلی آن دانستند. مراجع نجف، آیات عظام: خوبی و شیرازی، شاه را عامل اصلی آن جنایت قلمداد کردند و آیت الله حکیم نیز طی تلگرام های جداگانه به سی و دو نفر از مراجع و علمای ایران، ضمن ابراز تأثر شدید از واقعه پیش آمده، از آنان خواست تا دسته جمعی به عتبات عالیات مهاجرت کرده و از آن طریق رژیم را تحت فشار قرار دهن. اما مراجع قم: امام خمینی، آیت الله شریعتمداری و آیت الله گلپایگانی طی تلگرام‌های جداگانه به آیت الله حکیم مهاجرت کردند و در آن شرایط به مصلحت ندانسته و موجب اضمحلال حوزه علمیه قم و دیگر حوزه های علمیه ایران و نابودی استقلال کشور دانستند. واقعه فیضیه بیش از پیش درستی روش انحطاط ناپذیر و انقلابی امام را در برابر رژیم شاه به اثبات رساند. پس از حمله به در آن واقعه پنهان کند؛ لذا اعلام داشت که درگیری قم به واسطه نزاع میان گروهی از دهقانان موافق اصلاحات ارضی و گروهی از روحانیون مخالف اصلاحات روی داده که به فوت یکی از دهقانان منجر شده است! هم چنین واقعه مدرس طالبیه را به دلیل مخالفت گروهی از طلاق با حق رأی به زنان دانست که موجب ناراحتی روشنگران و بانوان شد و منجر به درگیری شدید با طلاق گردید که بر اثر آن دو نفر از عابران کشته و عده‌های مجروح شدند! شما امروز چه می‌گویید؟ از چه می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟

در همان روز صورت گرفت و بر اثر آن ده ها نفر از طلاق، مضروب و مجرح شدند. وقتی خبر جنایت مأموران شاه را به امام رساندند، ایشان بالاصله تصمیم گرفت به طرف مدرسه فیضیه حرکت کند. روحانیون و مردم حاضر در منزل که از احتمال گزند به ایشان نگران بودند با قسم دادن، مانع خروج ایشان از منزل شدند. برخی نیز که تصور می‌کردند مأموران به زودی به منزل امام حمله خواهند کرد، در منزل امام را بستند. وقتی که ایشان متوجه شد بالحن تندی از آنها پرسید که «به اجازه چه کسی در را بسته‌اید؟» و سپس با ایراد سخنانی در آن شرایط و حشت زا، ضمن افسای ماهیت ددمنشانه رژیم شاه به مردم حاضر اعتماد به نفس داده و فرمود: «ستراحت و نگران نشود، مضطرب نگردد. ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند که آنچه امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حواتی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند. و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده‌اند. شما امروز چه می‌گویید؟ از چه می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را دارند در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت آمیز دستگاه حاکمه، خود را ببازند. دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را رسوا و مفتضح ساخت و ماهیت چنگیز خود را به خوبی نشان داد. دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه، شکست و نابودی خود را حتمی ساخت. ما پیروز شدیم. ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند. بزرگان اسلام، در راه حفظ اسلام و احکام قرآن کریم کشته شدند، زندان رفتند، فداکاری ها کردند تا توانستند اسلام را تا به امروز حفظ کنند و به دست ما برسانند. امروز وظیفه ماست در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمین می‌باشد برای تحمل هر گونه ناماکیت آماده باشیم تا بتوانیم دست خانه‌نی به اسلام را قطع نماییم و جلوی اغراض و مطامع آنها را بگیریم...» روز بعد نیز امام در دیدار با جمعی از مردم که در منزل ایشان اجتماع کرده بودند از آنان خواست تا «از مدرسه فیضیه دیدن نمایند و جنایات غیر انسانی دستگاه حاکمه را از نزدیک ببینند و نیز به بیمارستان‌ها سرکشی کنند و از روحانیان مجرح و مصدوم عیادت به عمل آورند تا دریابند که دستگاه حاکمه با روحانیت چه کرده است». شاه تصور می‌کرد با دست زدن به چنین جنایتی، مراجع و در رأس آنها امام و روحانیت ترسیده و صحنه سیاست را ترک خواهند کرد و یا خواهد توانست که دست کم گروه بزرگی از علماء و روحانیون را به ازدواج کشانده و در میان آنها دو دستگی به وجود آورد. هم چنین برای ایجاد و حشت بیشتر و جلوگیری از هر گونه واکنش مخالف و فریاد

در همان روز صورت گرفت و بر اثر آن ده ها نفر از طلاق، مضروب و مجرح شدند.

وقتی خبر جنایت مأموران شاه را به امام رساندند، ایشان بالاصله تصمیم گرفت به طرف مدرسه فیضیه حرکت کند. روحانیون و مردم حاضر در منزل که از احتمال گزند به ایشان نگران بودند با قسم دادن، مانع خروج ایشان از منزل شدند. برخی نیز که تصور می‌کردند مأموران به زودی به منزل امام حمله خواهند کرد، در منزل امام را بستند. وقتی که ایشان متوجه شد بالحن تندی از آنها پرسید که «به اجازه چه کسی در را بسته‌اید؟» و سپس با ایراد سخنانی در آن شرایط و حشت زا، ضمن افسای ماهیت ددمنشانه رژیم شاه به مردم حاضر اعتماد به نفس داده و فرمود: «ستراحت و نگران نشود، مضطرب نگردد. ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند که آنچه امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان

بزرگ ما حواتی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند. و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده‌اند. شما امروز چه می‌گویید؟ از چه می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را دارند در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت آمیز دستگاه حاکمه، خود را ببازند. دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را رسوا و مفتضح ساخت و ماهیت چنگیز خود را به خوبی نشان داد. دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه، شکست و نابودی خود را حتمی ساخت. ما پیروز شدیم. ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند. بزرگان اسلام، در راه حفظ اسلام و احکام قرآن کریم کشته شدند، زندان رفتند، فداکاری ها کردند تا توانستند اسلام را تا به امروز حفظ کنند و به دست ما برسانند. امروز وظیفه ماست در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمین می‌باشد برای تحمل هر گونه ناماکیت آماده باشیم تا بتوانیم دست خانه‌نی به اسلام را قطع نماییم و جلوی اغراض و مطامع آنها را بگیریم...» روز بعد نیز امام در دیدار با جمعی از مردم که در منزل ایشان اجتماع کرده بودند از آنان خواست تا «از مدرسه فیضیه دیدن نمایند و جنایات غیر انسانی دستگاه حاکمه را از نزدیک ببینند و نیز به بیمارستان‌ها سرکشی کنند و از روحانیان مجرح و مصدوم عیادت به عمل آورند تا دریابند که دستگاه حاکمه با روحانیت چه کرده است». شاه تصور می‌کرد با دست زدن به چنین جنایتی، مراجع و در رأس آنها امام و روحانیت ترسیده و صحنه سیاست را ترک خواهند کرد و یا خواهد توانست که دست کم گروه بزرگی از علماء و روحانیون را به ازدواج کشانده و در میان آنها دو دستگی به وجود آورد. هم چنین برای ایجاد و حشت بیشتر و جلوگیری از هر گونه واکنش مخالف و فریاد

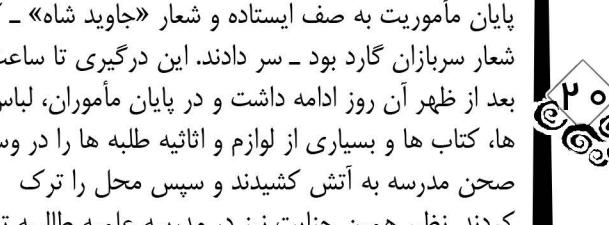
پس از مخالفت های امام در برابر سیاست‌های غرب گرایانه محمدرضا پهلوی، شاه که از مخالفت های امام به شدت برآشقته بود در صدد رویارویی مستقیم با روحانیت برآمد تا آنها را مروع و وادرار به سکوت کند. در روز ۲ فروردین ماه ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت امام جعفر صادق (علیه السلام) بود مجالس متعدد عزاداری و روضه خوانی در شهر قم بریا شد و سخنرانان مذهبی به سخنرانی و روضه خوانی پرداختند. یکی از این مجالس در منزل امام بود. آن روز گروهی از سربازان گارد شاهنشاهی (گارد جاویدان) که به طور ناشناس و با لباس مبدل و کفش های سربازی با اتوبوس وارد قم شده بودند به مجلس روضه خوانی امام آمدند و سعی کردند با حرکات بی ادبیه مجلس را به هم ریخته و اغتشاش ایجاد کنند. امام به محض مشاهده این حرکات فوراً توسط آقای شیخ صادق خلخالی به اطلاع حاضران رساند که چنان که افرادی بخواهند اخلال گری نمایند، ایشان فوراً به حرم مطهر خواهد رفت و مسائلی را که لازم بداند به اطلاع مردم خواهد رساند. با تهدید امام توطنه مأموران ناکام ماند؛ اما آنها بعد از ظهر آن روز در مجلس روضه خوانی و عزاداری که توسط آیت الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه برگزار شده بود همان حرکات را انجام دادند و پس از برهم زدن مجلس به ضرب و شتم طلاق و مردم شرکت کننده در مجلس پرداختند. طلبه ها نیز با استفاده از سنگ و آجر و چوب به مقابله با کماندوها برخاستند. اما نیروهای مسلح که از قبل، مدرسه را در محاصره خود داشتند به کمک کماندوها شتابندند و طلاق و جمع کشیری از مردم بی‌گناه را به سختی مضروب و مجرح کردند و از هیچ گونه هتاکی به مقدسات اسلامی خودداری ننمودند. کماندوها پس از پایان مأموریت به صف ایستاده و شعار «جواید شاه» - که شعار سربازان گارد بود - سر دادند. این درگیری تا ساعت ۷ بعد از ظهر آن روز ادامه داشت و در پایان مأموران، لباس ها، کتاب ها و بسیاری از لوازم و اثاثیه طلبه ها را در وسط صحن مدرسه به آتش کشیدند و سپس محل ترک کردند. نظیر همین جنایت نیز در مدرسه علمیه طالبیه تبریز

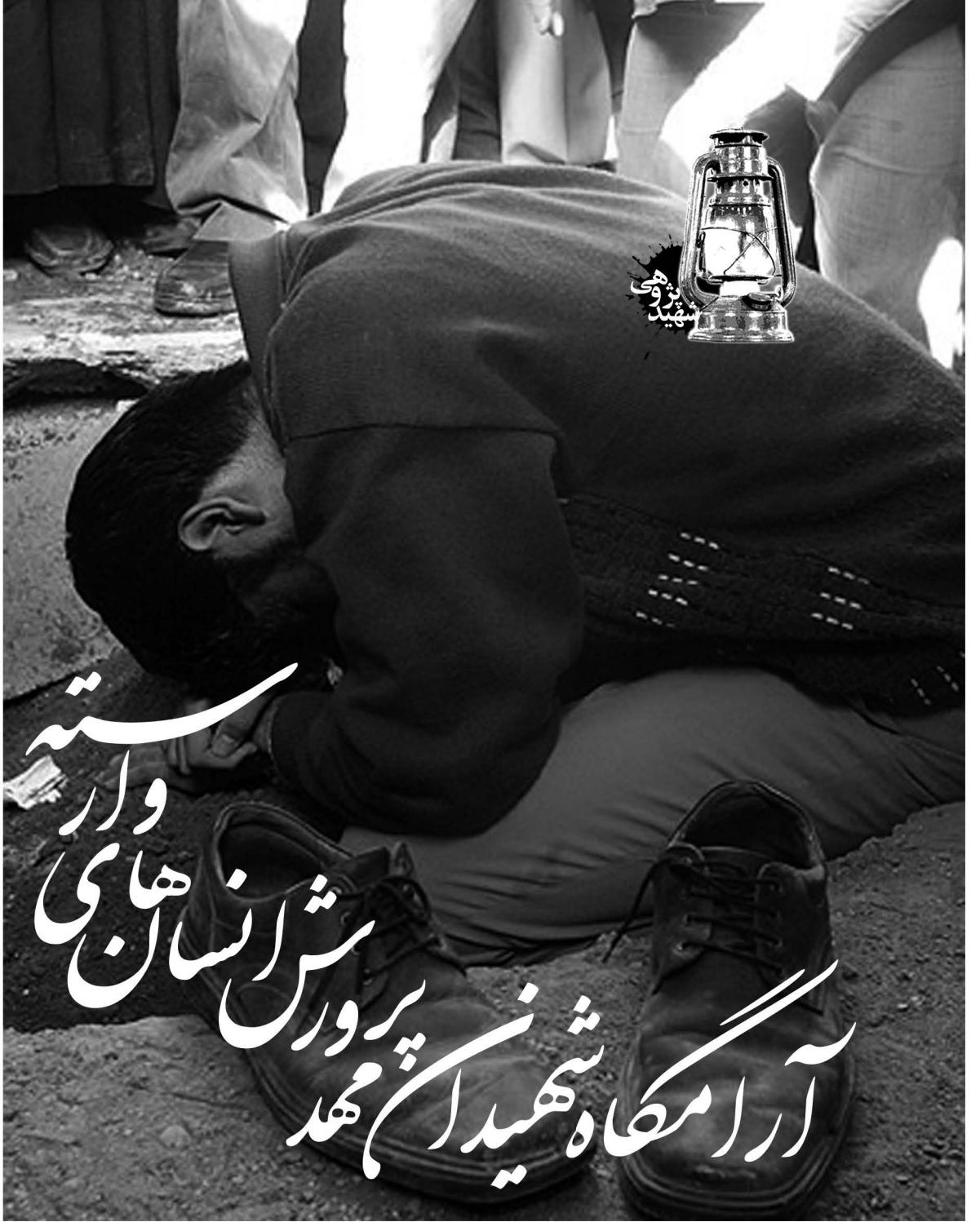
که ایجاد و حشت بیشتر و جلوگیری از هر گونه واکنش مخالف و فریاد

می‌باشد. طلبه ها نیز با استفاده از سنگ و آجر و چوب به مقابله با کماندوها برخاستند. اما نیروهای مسلح که از قبل، مدرسه را در محاصره خود داشتند به کمک

کماندوها شتابندند و طلاق و جمع کشیری از مردم بی‌گناه را به سختی مضروب و مجرح کردند و از هیچ گونه هتاکی به مقدسات اسلامی خودداری ننمودند. کماندوها پس از پایان مأموریت به صف ایستاده و شعار «جواید شاه» - که شعار سربازان گارد بود - سر دادند. این درگیری تا ساعت ۷ بعد از ظهر آن روز ادامه داشت و در پایان مأموران، لباس ها، کتاب ها و بسیاری از لوازم و اثاثیه طلبه ها را در وسط صحن مدرسه به آتش کشیدند و سپس محل ترک

کردند. نظیر همین جنایت نیز در مدرسه علمیه طالبیه تبریز





آرامگاه شهید امام محمد

شهادت از نعمت‌های بزرگ خداست که اولیای الهی و شاگردان آنان از خدا مسأله می‌کرند و با نیل به آن خدا را شاکر بودند.

حضرت علی (علیه السلام) از خداوند سبحان، منزلت شهیدان، زندگی با سعادتمندان و مرفاقت با انبیا را طلب نموده است: «نسأله

منازل الشهداء و معاشرة السعداء و مرافقة الأنبياء»^(۱). نیز زمانی که پیامبر (صلی الله علیہ وسلم) به حضرت علی (علیه السلام)

فرمودند: «تو را در راه دین شهید می‌کنند، چگونه صبر می‌کنی؟» حضرت علی (علیه السلام) عرض کردنده: «یا رسول الله! اگر مرا در

راه دین شهید کنند و با خون سرم محسنم را رنگین کنند، این جای شکر دارد»^(۲).

نیز حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمودند که از مرگ نمی‌ترسم؛ ولی مرگی گرامی و گواراست که در میدان نبرد با چهره سرخ

نصیب شود: «إنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ. وَ الَّذِي نَفْسِي أَبْيَ طَالِبٍ يَبْدِهُ! لَأَلْفٌ ضَرِبةٌ بِالسَّيْفِ أَهُونُ عَلَىٰ مِنْ مِيَّتَةِ عَلَىٰ الْفَرَاشِ

فی غیر طاعة الله!»^(۳)؛ «سوگند به کسی که جان پسر ای طالب در دست اوست! هزار ضربت شمشیر بر من آسان تر است از جان



دادن در بستری که به غیر اطاعت خدا باشد.»

آری، باغبانی که با تلاش خود درختانی را غرس کرده است و آن‌ها به بار نشسته و ثمر داده‌اند، هرگز میوه‌های رسیده باع را نگه نمی‌دارد تا پوسیده شود؛ بلکه آن‌ها را به عزیزان خود اهدا می‌کند. انسان مؤمن نیز جان خود را در قفس تن نمی‌پوشاند؛ بلکه آن را به دوست عزیز خود، یعنی خدای سیحان هدیه می‌دهد و آزوی این کار را دارد.

امام سجاد (علیه السلام) نیز در دعای خود که درس زندگی بشر است، برای خود و پیروانش از خداوند، شهادت را درخواست کرده است: «حمدًا نسعد به فی السعدا من اولیائه و نصیر به فی نظم الشهدا بسیوف اعدائه»^(۴)؛ «حمدی که با آن سعادت یابیم و در زمرة اهل سعادت از اولیائی الهی محسوب شویم و با آن در صف شهیدان کشته شده با شمشیر دشمنان خدا درآیم.»

«زید بن حارثه» نیز که از شاگردان مکتب وحی بود و به مقام یقین بار یافت، رسول خدا (صلی الله علیہ وسلم) از او پرسیدند: «چگونه صبح کردی؟»، «كيف أصبحت؟» عرض کرد: «اصبحت یا رسول الله موتنا؟»؛ «با یقین به مبدأ و معاد صبح کردم.» آن حضرت (صلی الله علیہ وسلم) فرمودند: «هر چیزی حقیقتی دارد؛ حقیقت ایمان و یقین تو چیست؟» عرض کرد: «جهنم و اهل آن و بهشت و اهلش را می‌بینم»؛ آن گاه پیامبر (صلی الله علیہ وسلم) درباره‌اش فرمودند: «بندهای است که خدا قلبش را نورانی کرده است»؛ «عبدًا نور الله قلبه». در این هنگام، زید بن حارثه از رسول خدا (صلی الله علیہ وسلم) تقاضا کرد که دعا کنند تا شهادت نصیب او شود^(۵) و دیری نپایید که در جنگ‌های بعدی شهادت نصیب زید بن حارثه شد و او به آرزوی خود دست یافت.

شهیدان، مورد تجلیل اولیائی الهی‌اند و آرامگاه آنان مهد پروش انسان‌های وارسته است. در زیارت وارث به شهیدان سلام می‌دهیم و به پاکی آنان و نیز به طهارت آرامگاه آنان اذعان می‌کنیم: «طیتم و طابت الأرض التي فيها دفنتهم».^(۶) ذات اقدس الهی در قرآن فرمود: «زمین پاک، میوه خوب به بار می‌آورد»؛ «والبل الطيب يخرج نباته ياذن ربها»^(۷) و طبق بیان امامان معصوم (علیهم السلام) که به استناد همین آیه فرمودند: «زمینه پاک، میوه پاک می‌دهد»، سرزینی که شهدا را در خود جای داده، زمینه پرورش انسان‌های پاک است؛ انسان‌هایی که آرزو دارند: ای کاش با شهدا بودند و به فوز شهادت نائل می‌شوند؛ «یا لیتنا کما معکم فأفوز فوزاً عظیماً...»^(۸)

ویژگی شهیدان و آرامگاه آنان موجب شده که ستمگران در طول تاریخ از زیارت مزار آنان هراسناک باشند و به هر طریقی از این زیارت جلوگیری کنند یا به تخریب آرامگاه شهیدان دست بزنند تا مزورها (زیارت شوندگان) یعنی شهیدان شاهد که اسوه سالکان صالح و قدوه مقتدران صحنه پیکارند از خاطره تاریخ رخت بریندند؛ اما هرگز به چنین آرزوی خامی دست نخواهند یافت. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله علیه) نقل کرده است: «پیرمردی در دربار متول عباسی حضور داشت که ناگهان گزارش گری از کربلا خبر داد که آن درخت سدره را قطع کردن. پیرمرد با تعجب گفت: «لا حول و لا قوه الا بالله». متول از راز شگفتی و سخن «لا حول» او پرسید و پیرمرد جواب داد: «از پیامبر (صلی الله علیہ وسلم) نقل شده است که خدا لعنت کند کسی که درخت سدره را قطع کند. ما نمی‌فهمیدیم که چرا خداوند قطع کننده درخت سدره را لعنت می‌کند و اکنون راز آن معلوم شد.»^(۹) این داستان نشان می‌دهد که درخت سدره، علامتی برای شناخت قبر امام حسین (علیه السلام) بوده است که زائران آن حضرت (علی السلام) با آن، مزار حضرت سیدالشهدا را می‌یافتند؛ ولی دشمنان آن را نیز از بین برندند تا مزار معلوم نگردد. آنان با قبر شهیدان نیز در جنگ بودند؛ چنان که قبر سالار شهیدان را به آب بستند یا قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) سال‌ها به سبب دشمنی این افراد مخفی بود؛ مبادا آن را تخریب کنند.

نیز در کنار قبر امام هشتم (علیه السلام) روز عاشورا بمب‌گذاری کردن و شیعیان آن حضرت و عزادران حسینی را به شهادت رساندند. آری، کسی که از قتل پیامبر و امام هراسی ندارد، از انفجار حرم آن ذوات مقدس ترسی نخواهد داشت و کسی که حق را باطل پنداشته و باطل را حق انگاشته، در احیای باطل و اطفای حق از هیچ اهلاک و تخریبی درین نمی‌کند.^(۱۰)



- ۱- لیلی البلاهه خ ۲۰۰
- ۲- همان، خ ۵۰
- ۳- همان، خ ۱۲۳.
- ۴- مفاتیح الجنان ریاض و راث
- ۵- میوه از علیه اسلام
- ۶- مفاتیح الجنان ریاض و راث
- ۷- میوه از علیه اسلام
- ۸- مفاتیح الجنان ریاض و راث
- ۹- امامی شیخ طوسی مجلد ۱۱
- ۱۰- شیخ طوسی حمله هر پتو نهضت حسینی، ایه الله جوانی اهلی، چاپ پنجم، مصون ۲۷
- ۱۱- کافی، ج ۲ ص ۵۵

شهادت...

شهادت شهد شیرین رضای حق است.

شهادت تکامل و جودی روح پرخوش و جوشش، ولی در عین حال مطمئن و آرام شهید است.

شهادت ارث بزرگ اولیاء خداست.

شهادت نهایت یک حماسه و ایثار است.

شهادت غایت آرزوی رزمندگان راه خداست.

شهادت فریاد رسای اسلام بر ظلم ظالمان خداست.

شهادت مایه عزت مسلمین است و شهید احیاء کننده این معناست.

شهادت بهای زحمات و مشقفات شهید است.

شهادت مردن نیست؛ بلکه حیاتی دوباره است.

شهادت بانگ رحیل تشنگان وصل به خداست و شهید واصل به این معناست.

شهادت بشارت نابودی ظالمان و ستمگران است.

شهادت پیام اور عزت و فتح است.

شهادت فیض عظما و فضلی از جانب خداست.

شهادت وسیله رسیدن به قرب حق تعالی و وعده تخلفناپذیر سبحانه تعالی و قرآن به مؤمنان است.

الله شهید شید!

معرفی کتاب: در امتداد نور

مجموعه «در امتداد نور» که در پنج جلد و به قلم خانم حمیده رضایی(باران) به نگارش درآمده، شرح سفر کاروان هنرمندان استان قم به اردبیل راهیان نور می باشد. نگارنده در این مجموعه به شرح سفر، خاطرات، یادمان های دفاع مقدس، زندگی نامه تعدادی از شهداء و ... پرداخته و با قلمی روان و شیوا توانسته حال و هوای راهیان نور را با بیان خاطرات دفاع مقدس و تأثیرگذاری این سفر معنوی بر زائران این مناطق مقدس و منزلگاه عروج شهیدان برای خوانندگان توصیف نماید. کتاب اول با عنوان «فراخ» به منطقه عملیاتی فتح البيین و دوكوهه و یکی از شهدا این عملیات به نام «محسن عموقتی» پرداخته است.

کتاب دوم با عنوان «کربلای حنظه» به توصیف منطقه عملیاتی فکه و موضوع تفحص شهدا و جانباز شهید علی محمودوند اشاره شده است.

در کتاب سوم با عنوان «ابوذر واژه» به یادمان های شهدا هیویزه و دهلاویه و شهدا ای همچون شهید چمران ... پرداخته شده است.

در کتاب چهارم با عنوان «تقدیر زمین» نویسنده به منطقه طلاقیه و ارونده کنار و شرح حال شهدا نوجوان و گمنام همچون شهید سعید طوقانی و شهید طاهری پرداخته است.

در کتاب پنجم با عنوان «کربلای پنجم» نگارنده به منطقه بسیار خاطره انگیز شلمچه و خرمشهر و شهدا ای چون حسین مالکی نژاد و علیرضا حمیدی اشاره نموده است.

جهت دریافت این مجموعه می توانید با اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان قم تماس حاصل فرمایید.



نام و نام خانوادگی :

شغل :

تحصیلات :

نشانی / استان :

شهرستان :

خیابان :

کوچه :

پلاک :

تلفن :

کد پستی :

qafelenoor@gmail.com

www.qafelenoor.com

بعاء شش ماه اشتراک: ۲۵۰۰ تومان و بعاء یک سال اشتراک: ۵۰۰۰ تومان

عالقمدنان می توانند هزینه اشتراک نشیریه را به شماره حساب ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ نزد بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واریز نموده و اصل فیش را به صندوق پستی ۳۴۶۵ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایند.